

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۱۹ جنوری ۲۰۲۱

سیاست‌های «رضا پهلوی» و اجدادش!

استبداد و دیکتاتوری از خصوصیات بارز حکومت‌های پهلوی بود به طوری که اطرافیان شاه نیز بعدها به آن اعتراف کردند.

فریدون هویدا، برادر امیرعباس هویدا نخست‌وزیر حکومت شاه که خودش نیز مدتی نماینده ایران در سازمان ملل بود در کتاب خاطرات خود با اشاره به دیکتاتوری و استبداد شاه می‌نویسد: «روش زمامداری شاه به گونه‌ای بود که اکثر تصمیم‌ها را شخصا می‌گرفت و به همین خاطر چنان جوی به وجود آمده بود که هیچ‌کس حتی نزدیکترین مشاورانش هم جرات انتقاد از او را به خود راه نمی‌دادند...»



تصویرات شاه از ماهیت یک رژیم سلطنتی به گذشته دور باز می‌گشت و چنانچه در کتاب خود (به سوی تمدن بزرگ) آشکار ساخته، به این امر اعتقاد داشت که «وضع خاص شاهنشاهی ایران ایجاب می‌کند که به گفته کریستین سن: یک شاه واقعی در این کشور نه تنها رئیس کشور بلکه در عین حال یک مرشد و یک معلم برای ملت خویش باشد.» این مسأله و افکار مذهبی که حتی به وحی و معجزه نیز باور عمیقی داشت و خود را رهبر شیعیان جهان می‌دانست چنان در افکارش ریشه دوانده بود که حتی یکبار طی مصاحبه‌ای با یک خبرنگار فرانسوی به او گفته بود: «در واقع شاه در کشور ما رئیس هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه است.» به عبارت دیگر شاه حدود سه قرن بعد از سلطنت لوی چهاردهم دوباره این گفته او را تکرار می‌کرد که «دولت یعنی من!»

محمدرضا شاه پهلوی با کودتای ۲۸ مرداد دو جزء دیگر قدرت سیاسی یعنی بوروکراسی و نظام پشتیبانی دربار را هم به دست آورد و سلطنت مطلقه پدرش را ادامه داد.

افزایش بسیار زیاد درآمدهای نفتی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ایران را تبدیل به دولتی کاملاً رانتی و نفتی تبدیل کرد. اما باعث افزایش جاه طلبی‌های نظامی محمدرضا پهلوی شد. بودجه نظامی در این سال‌ها ۱۲ برابر افزایش پیدا کرد. او

همچنین به گفته خود «برای مقابله با خطر کمونیسم و گروه‌های مختلف چپ» در سال ۱۳۳۵ سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، را تأسیس کرد.

حکومت پهلوی در ایران با روی کار آمدن رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها تأسیس شد. در اثنای جنگ جهانی دوم حکومت رضاشاه به دلیل همکاری با هیتلر با حمله متفقین فروپاشید و پسرش محمدرضا به پادشاهی انتخاب شد. استقرار حکومت محمدرضا نیز همانند پدرش با کودتا صورت گرفت و سرتاسر دوران حکمرانی او عمدتاً به همراهی با امریکا، فشار به مردم و فساد اقتصادی، سیاسی و اداری سپری شد تا این‌که در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، نقطه پایانی بر این روند گذاشت.

عملکرد جناب‌کارانه و منفی و فاجعه بار جمهوری اسلامی باعث شده تا بخشی از جامعه حس نوستالوژی به دوران پیش از انقلاب پیدا کند. یک گروه سیاسی به شدت پراکنده که در راس آن رضا پهلوی قرار دارد، عدمات به تجارت مشغول است و گاهی اطلاعاتی صادر می‌کند و یا برخی رسانه‌ها سراغ او می‌روند تا گفت‌وگویی با او داشته باشند. به عبارات دیگر او حتی «رهبر» یک سازمان کوچک و منسجم هم نیست تا چه برسد ادعای پادشاهی جامعه ایران را داشته باشد بیش‌تر به شوخی شباهت دارد.

ابتدا باید تأکید کرد که فعالیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حق طبیعی و مسلم همه انسان‌هاست. اما دولت‌ها به بهانه‌های مختلف سعی می‌کنند مردم را از این حق مسلم‌شان محروم کنند و همه مسایل مملکت را در راستای اهداف و سیاست‌ها و منافع و ایدئولوژی خود کانالیزه کنند. از این منظر طبیعتاً رضا پهلوی هم حق دارد آن‌طوری که دلش می‌خواهد به فعالیت سیاسی بپردازد و درباره مسایل ایران و جهان اظهار نظر و موضع‌گیری کند. یا جبهه و حزب سیاسی تشکیل دهد و ادعای قدرت‌گیری داشته باشد. بنابراین آزادی بیان و اندیشه حق مسلم همه شهروندان جهان است!

هدف این مطلب این که نشان دهد رضا پهلوی پای خود را فراتر از گلیم‌اش درازتر می‌کند و تحت عنوان داعیه ولعیه‌دی و تاج و تخت و البته به نام مردم ایران کمک‌های مالی کلانی دست‌کم از دولت‌های امریکا، اسرائیل، عربستان سعودی و... دریافت می‌کند عملاً در خدمت اهداف و برنامه‌های سیاسی و نظامی آن‌ها درباره ایران قرار دارد.

همه رسانه‌ها فارسی‌زبان از رادیو فردا تا صدای امریکا و رسانه‌های خارجی از او «شاهزاده رضا پهلوی» نام می‌برند.

به علاوه میلیاردها دالر هم که پدرش محمدرضا شاه در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ از ایران خارج کرده در حال در اختیار ایشان است و با آن‌ها به تجارت می‌پردازد.

با این مقدمه نخست نگاهی اجمالی خواهیم داشت به کارنامه رضا خان میرپنج پدر بزرگ رضا پهلوی و سپس محمدرضا پهلوی پردش و نهایت کارنامه خودش.

رضاخان در طول سلطنت خود با زیرپا گذاشتن آزادی‌های فردی و جمعی و برقراری سانسور شدید، بساط پولیس سیاسی را در سراسر کشور گسترش داد. شهربانی، که طبق قانون ضابط دادگستری بود، به نیرومندترین ابزار در دست رضاخان برای ترور، اختناق و انواع جنایت‌ها تبدیل شد. او در ادامه با از بین بردن مخالفان خود و سرکوب نیروهای سیاسی و ترویج فرهنگ اطاعت بی‌چون و چرا، سعی کرد پایه‌های حکومت خود را مستحکم کند.

با آغاز سلطنت رضاخان، دولت به طور فزاینده با «حاکم» تعریف شد. در سیستم اداری سلسله مراتبی و نیز آموزشی، بر شامدوستی و اطاعت کامل از او تأکید می‌شد. در ساخت قدرت مطلق و شخص پهلوی اول، قدرت به صورت عمودی و یک‌جانبه سازمان‌دهی شد. او در ادامه با از بین بردن آزادی‌های سیاسی، حکومت استبدادی خود را بنا نهاد.

در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، قدرت مطلق و نو پدرشاهی رضاخان سد مهمی در مقابل پیدایش جامعه مدنی، آزادی، امنیت مالی و جانی افراد عادی، روشنفکران مخالف و سیاست‌مداران رادیکال بود. تمام ویژگی‌های حکومت شخصی، انحصار سیاسی، ناآگاهی سیاسی مردم، ناتوانی نهادهای مردمی و فساد سیاسی در نهادهای دولتی و اداری، در حکومت رضاخان نمود یافت. در این دوره، رضاخان تصمیم‌گیر اصلی بود و قدرت تنها در دست خان و دربار متمرکز بود.

او ارتش، نظام اداری، آموزشی، قضائی و دربار را کاملاً به شخص خود وابسته کرد و با قبضه کردن قدرت، همه نیروهای سیاسی و مخالفان داخلی‌اش را و یا وادار به اطاعت کرد، به ویژه از سال ۱۳۱۲ به بعد، فرمان‌های به اصطلاح ملوکانه مقدم بر هر قانون موجود و حتی قانون اساسی بود.

قدرت مطلق شخصی رضاخان همراه با اضطراب شخصی او باعث شد تا حکومت او نه تنها دشمنان سابقش را بکشد، بلکه آنان را نیز که در رسیدن او به قدرت نقش داشتند حذف کند.

شاید حافظه تاریخی مردم ایران بسیار ضعیف پنداشته شود، شاید برخی گمان کنند که مردم ایران یا تاریخ را ورق نزده‌اند و یا آنان که سن‌شان به دوره پهلوی می‌رسد آن دوران را از یاد برده‌اند! همه این روایت‌ها می‌توانند درست و یا غلط باشند اما بخش آگاه جامعه موظف است تاریخ را مانند آینه در مقابل مردم قرار دهد تا تصویری عینی و واقعی‌تری از گذشته خود داشته باشند. به این دلیل که مردم بتوانند با آگاهی از گذشته اجازه ندهند جنایات گذشته حکومت‌ها مجدداً تکرار شود. بنابراین بررسی و به روز کردن تاریخ یک ضرورت سیاسی و اجتماعی برای هر جامعه‌ای است.

متأسفانه تاریخ جامعه ما، مملو از درد و رنج و سرکوب و اختناق است. چرا که هر بار مردم اراده کردند خود را رها سازند و مستقیماً سرنوشت خویش را به دست گیرند دچار هیولای وحشی‌تری گرفتار شدند.

واقعیت آن است که عملکرد رضاشاه را می‌توان ملغمه‌ای از استبداد و دیکتاتوری عریان بود بنابراین جریاناتی که در فضای مجازی برای این دیکتاتور کارنامه عوام‌فریبانه‌ای درست می‌کنند و او را «پدر ایران نوین» می‌نامند حتی به خود زحمت نمی‌دهند که به مطالعه کارنامه پهلوی اول و دوم بپردازند.

رضاشاه آدمی بود که به همه اطرافیان خود سوءظن و بدبینی داشت و به همین دلیل همواره به اطرافیان خود بی‌حرمتی و فحاشی می‌کرد. در تاریخ آمده است که در یکی از گفت‌وگوهای تیمورتاش با دولت انگلیس بر سر موضوع نفت، شاه به علت طولانی شدن مذاکرات، کنترل اعصاب خود را از دست داده و یک روز غرش‌کنان وارد جلسه هیات دولت شده و پرونده نفت را داخل بخاری می‌اندازد.

رضاشاه با تکیه بر قدرت به راحتی به فحاشی و رفتارهای غیرانسانی می‌پرداخت که البته بخشی از آن ناشی از ناآگاهی و یا کم‌جهالت او بود به طوری که فرزندش محمدرضا پهلوی نیز به نوعی در تائید ناآگاهی و خصایل زشت پدرش می‌گوید: «... سختی و مشقت زندگی، از دست دادن پدر در دوران کودکی و نبودن وسیله باعث شد که رضاشاه در ابتدای عمر به مدرسه نرود و خواندن و نوشتن را نیاموزد.»

در اوج اقتدارگرایی رضاخان، به دلیل سوءظن، بدبینی و فحاشی با اطرافیان، حتی بخش مهمی از توان جذب نخبگان را از دست داد. بنابراین تنها پشتیبان حکومت او قدرت‌های خارجی به خصوص بریتانیا بود که در نهایت پایان کار او نیز نقش مستقیم داشت. این نوع رویکرد و رفتار سیاسی علاوه بر آن‌که بر فضای سیاسی جامعه تأثیرگذار بود در فرهنگ عمومی نیز رواج پیدا کرد.

از دوره مجلس ششم به بعد، انتخابات بدین شکل صورت گرفت که در ابتدا لیستی شامل افراد مورد اعتماد رضاشاه در اختیار روسای شهربانی و فرماندهان لشکر و حکمرانان مناطق مختلف کشور قرار داده می‌شد، این روسا نیز لیست

مورد نظر شاه را به مراکز ذی ربط ارسال می کردند. این رویه آنچنان موثر بود که عملاً پیش از آنکه رایی به صندوق انتخاباتی ریخته شود، نمایندگان شهرهای مختلف تعیین شده بودند. به همین دلیل در دوران رضاشاه کلیه قوانینی که به مجلس ارسال می شد، بدون هیچ گونه اختلاف و مخالفتی از سوی نمایندگان مورد تصویب قرار می گرفت. در واقع همه فرامین شاه در مجلس، بدون هیچ گونه انتقاد و بحث و مخالفتی به تصویب می رسید. به عبارت دیگر، شاه هم قدرت تصویب قوانین را بر عهده داشت و هم اجرای آن را!

در دوران رضاشاه پس از مجلس هفتم اوضاع وخیم تر هم شد. چرا که تا پیش از این و به خصوص در مجالس پنجم تا هفتم، دست کم برخی نمایندگان انگشت شمار، مخالفت خود را با شیوه حکمرانی، استبداد و تقلب های گسترده رضاشاه ابراز می کردند اما از دوره هشتم به بعد عملاً هیچ گونه مخالفتی از سوی نمایندگان نسبت به اقدامات و لوایح رضاشاه مطرح نمی شد. تمامی این مجالس در فضائی بسیار آرام، کلیه کلیه لوایح تحت امر دولت رضاشاه را تصویب می کردند. پس از روی کار آمدن رضاشاه وضعیت اقتصادی که به دنبال جنگ جهانی اول و هم چنین بی کفایتی حاکمان قبلی به شدت متزلزل شده بود در بسیاری از موارد وضعیت بدتر از پیش نیز شد.

هیچ برنامه و بودجه ای برای اصلاح ساختار بخرنج اجتماعی و اقتصادی کشور تنظیم نشد. به علاوه بیش از هر زمان دیگر جایگاه ایران در روابط بین المللی متزلزل گشته بود. جمعیت ایران که به دلیل شیوع بیماری های همه گیر، سوء تغذیه، فقدان امکانات بهداشتی و... به کندی افزایش می یافت، در این سال ها به ۱۱ میلیون نفر رسیده بود، بدون آنکه توزیع آن بر مبنای ۲۵ درصد در شهرها، و ۲۵ درصد عشایری و ۵۰ درصد روستائی تغییر کند.

در سراسر این دوره پیوسته بر میزان بدهی های خارجی افزوده می شد. در ساختار اقتصادی یا فنی صنعتی کشور تحول بارزی رخ نداده بود. حدود ۹۰ درصد نیروی کار در کشاورزی و صنایع دستی روستائی اشتغال داشتند و ۱۰ درصد باقی مانده به تجارت، خدمات دولتی و صنایع شهری مشغول بودند. عمده ترین کالاهای وارداتی ایران مصنوعات صنعتی و عمده ترین صادراتش مواد خام، محصولات کشاورزی، نفت و صنایع دستی نظیر فرش بود.

نزدیک به ۸۰ تا ۹۰ درصد مبادلات بازرگانی ایران با روس و انگلیس صورت می گرفت. با این حال دوره پهلوی اول اگر چه شاهد احداث صنایع زیر بنائی و ایجاد راه های مواصلاتی و برخی اصلاحات اقتصادی بودیم اما فقر ناشی از سوء مدیریت، استبداد و فساد طبقه حاکم از یکسو، بی سوادی و جهل توده مردم از سوی دیگر، دوران سختی را برای جامعه ایران به بار آورده بود.

اما در راس همه بی رحمی خود رضا شاه بود و به همین دلیل در این دوره، بیش از ۲۴ هزار نفر از مردم ایران کشتار و یا تبعید شدند.

پولیس سیاسی به شکنجه، ترور، اعدام های بدون محاکمه، مسموم کردن، خفه کردن، تزریق آمپول هوا و کشتن با میکروب تیفوس دست زد. زندان های مخوف، آمپول های هوای پزشک احمدی و سلول های پر از شپش آلوده به تیفوس جهت فراهم کردن امکان مرگ کاملاً طبیعی، برای از پا در آوردن آزادی خواهان آماده بود. «وقتی زندانیان جان سخت از شر این فشارها، جانی بدر می بردند و به عرض شاه می رساندند، شاه می گفت: مگر هنوز او زنده است؟ ده سال کافی برای مردن او نیست؟ مگر مهمانخانه ساخته ام؟»

رضاخان در کشور تبدیل به دیکتاتور افسارگسیخته ای شد که حقوق اجتماعی، آزادی عقیده، مالکیت، امنیت و آسایش مردم ایران را بازیچه دست خود قرار داد.

کشتن شعرا، روشنفکران و ادیبانی همچون فرخی یزدی، میرزاده عشقی، واعظ قزوینی و بسیاری از نویسندگان ایرانی توسط رضاشاه. یا تبعید نقاش نامی ایرانی کمال الملک به بیابان های نیشابور.

و ده‌ها مورد دیگر و در راس همه همکاری نزدیک و تنگاتنگ در جنگ جهانی دوم با هیتلر! تاسیس ارتشی که حتی نتوانست ساعاتی در برابر اشغال‌گران مقاومت کرده و در نتیجه رضاشاه با خفت و خواری هرچه تمام‌تن به تبعید داد.

با استعفای رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، محمدرضا، ولیعهد بیست‌ساله، بر طبق قولی که متفقین جنگ جهانی دوم به فروغی داده بودند، به سلطنت رسید. شاه جدید در شرایطی که کشور توسط قوای نظامی بیگانه اشغال شده بود، در مجلس دوازدهم سوگند یاد نمود. شاه جدید هنوز قدرتی نداشت و به همین دلیل مردم پس از بیست سال دیکتاتوری طعم آزادی نسبی را می‌چشید. اما شرایط به‌گونه‌ای بود که مردم ایران سقوط دیکتاتوری را ضمن آثار شوم جنگ و حضور قوای نظامی خارجی را تجربه می‌کردند. مردم خواهان تنبیه عاملان فجایع دوره گذشته بودند. به آنان قول داده شد حقوق‌های ضایع‌شده جبران خواهد گردید.

قحطی و گرسنگی، شیوع انواع بیماری‌ها (از جمله تیفوس) و ناامنی، مردم را به‌ستوه آورده بود. ارتش شاهنشاهی، با وجود تمهیداتی که رضاخان برای آن تدارک دیده بود، فرو ریخت. دولت اجازه یافت اسکناس منتشر کند؛ اما آن را در اختیار متفقین قرار داد تا به جای غارت آشکار مایحتاج مردم، هرچه را که می‌خواهند با پرداخت پول در اختیار گیرند. محافظت راه‌ها و وسایل نقلیه را اشغال‌گران متفق به‌عهده گرفتند. تنها راه خشکی که شوروی را به متفقین غربی پیوند می‌داد، ایران بود؛ اما استالین و مولوتف از حضور ارتش سرخ در ایران منظور دیگری نیز داشتند و آن راهیابی به اقیانوس هند بود.

آزادی نسبی که به‌وجود آمده بود، شکل‌گیری احزاب متعددی را در پی داشت. مختاری و پزشک احمدی تحت محاکمه قرار گرفتند و در جریان محاکمه آنان اسرار دوران دیکتاتوری فاش می‌شد. قوام، پس از بیست سال برکناری از سیاست، دوباره به زمامداری رسید تا نفوذ امریکا را نیز همچون انگلیس پایدار سازد. بار دیگر میلسپو و هیات‌های مستشاری نظامی و مالی وارد ایران شدند. اما انگلیس از این سیاست ناخشنود بود؛ تا آن‌که در این رقابت، بار دیگر سهیلی برکرسی صدارت نشست و او بود که در بیست‌و‌دوم شهریور ۱۳۲۲ به المان اعلان جنگ داد تا قطعاً و رسماً در ردیف فاتحان جنگ (متفقین) و نیز جزو امضاءکنندگان اعلامیه ملل متحد قرار گیرد.

در آذر ۱۳۲۳، کنفرانس تهران با شرکت استالین، روزولت و چرچیل تصمیمات مهمی را در مورد جنگ اتخاذ کرد و ایران پل پیروزی نامیده شد. اما شاه را به این کنفرانس راه ندادند.

انتخابات مجلس چهاردهم در محیطی برگزار شد که احزاب با یکدیگر مبارزه‌ای بی‌سابقه به راه انداخته بودند و این در حالی بود که قوای خارجی هنوز در کشور حضور داشتند و در انتخابات اعمال نفوذ می‌کردند.

مجلس چهاردهم محل برخورد سیاست‌های مختلف و افشاگری سوابق برخی از منتخبان بود و اعتراض به اعتبارنامه نمایندگان مدنظر، وسیله مناسبی برای این هدف بود؛ چنان‌که اعتبارنامه پیشه‌وری رد شد و اعتبارنامه سیدضیاءالدین نیز از سوی دکتر مصدق مورد اعتراض قرار گرفت. مصدق بدین‌وسيله سعی داشت وابستگی وی و سلطنت رضاخان به نیروی خارجی را برملا سازد. مصدق، به اتفاق جمعی از نمایندگان، اختیارات میلسپو را لغو و او را از ایران اخراج نمودند. آنان همچنین اعطای هرگونه امتیاز به بیگانگان را در دوران اشغال کشور ممنوع اعلام کردند.

ساعت هشتم فروردین ۱۳۲۳ جانشین سهیلی شد. رضاشاه که به تبعید محکوم شده بود، در مرداد همین سال در ژوهانسبورگ درگذشت. اما اوضاع کشور به‌گونه‌ای بود که شاه جدید توانایی تجلیل از پدرش را نداشت. زمامداری که وابسته بودند، پس از چند ماه صدارت مجبور به استعفا می‌شدند. سهام‌السلطان بیات، حکیم‌الملک و صدرالاشراف از جمله حکومت‌گران دیگری بودند که دولت‌های کوتاه‌مدتی را در زمان دوساله مجلس چهاردهم تشکیل دادند.

با شکست المان و تسلیم این کشور، منشور ملل متحد تهیه گردید. ایران از جمله پنجاه کشور اولیه امضاءکننده منشور محسوب می‌گردید. دولت بیات از چهارم آذر ۱۳۲۳ تا دوازدهم اردیبهشت ۱۳۲۴ زمامدار بود و به دنبال او یک ماه نیز حکیم‌الملک ریاست دولت را برعهده داشت. مسأله تخلیه ایران از قوای خارجی در کنفرانس پوتسدام در هفدهم ژوئیه ۱۹۴۵-مرداد ۱۳۲۴ مطرح شد. استالین و چرچیل موافقت کردند که ایران را بلافاصله تخلیه نمایند. پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی و تسلیم بی‌قیدوشرط جاپان، ایران مجدداً طی یادداشتی خواهان خروج قوای خارجی شد. وزرای خارجه سه کشور اشغال‌گر توافق کردند تا دوازدهم اسفند ۱۳۲۴ خاک ایران را تخلیه کنند. در همین زمان، پیشه‌وری از طریق روزنامه «آزیر» هیات حاکمه را مورد حمله قرار می‌داد. به علاوه نیروی مسلحی که تدارک دیده بود، کنترل آذربایجان را به دست گرفت. دولت مرکزی که به‌تازگی و به ریاست صدرااشراف معرفی‌شده بود، نتوانست در مقابل شورش آذربایجان اقدامی کند. دولت بعدی که باز هم به ریاست حکیمی (حکیم‌الملک) تشکیل شده بود، از انگلیس و آمریکا درخواست حمایت نمود.

شهرهای آذربایجان در کنترل نیروهای فرقه دموکرات بود. انگلیس و آمریکا که حضور شوروی در ایران را به زیان خود می‌دیدند، با نگرانی تمام در برابر شوروی عکس‌العمل نشان دادند. در همین احوال، حزب کومله کردستان در بهمن‌ماه سال ۱۳۲۴ تاسیس دولت جمهوری کردستان به ریاست قاضی محمد را اعلام کرد. سه ماه بعد، در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ حکومت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان با همدیگر متحد شدند. اندکی پس از آن، در خوزستان و فارس نیز سازمان‌هایی سر به‌شورش برداشتند تا به‌نوعی سیاست‌های آذربایجان و کردستان را پیش ببرند.

قوام‌السلطنه با توافق‌های پشت پرده قدرت‌های بزرگ و تمکین شاه بی‌اطلاع، بار دیگر قوام در ششم بهمن‌ماه ۱۳۲۴، با اتخاذ ظاهری دوستانه در قبال احزاب چپ و شوروی، به منصب صدارت رسید؛ اما باطنا هوادار غرب بود. او با ادعای دوستی با اتحاد شوروی، مذاکره مستقیم با استالین و مولوتف را تقاضا کرد و با هواپیمائی که از شوروی فرستاده شد، فوراً به مسکو رفت. پیشنهادات اولیه استالین سنگین بود. لذا قوام فقط قول به‌ربرداری مشترک از نفت شمال را داد که به امضای قرارداد معروف به قوام - سادچیکف انجامید. آمریکا و انگلیس نمی‌خواستند که چنین قراردادی هرگز به مورد اجرا درآید. به‌همین‌خاطر، شورای امنیت طرفین را به مذاکره دعوت کرد. اما غرب طبعاً مایل نبود که ایران منافعی را برای شوروی لحاظ کند. در راستای تحقق این سیاست بود که آمریکا شوروی را به بهانه ادامه اشغال شمال ایران مورد تهدید قرار داد. شوروی با ملاحظه تهدید آمریکا و نیز به امید دست‌یازی به نفت شمال و همچنین متوقف‌ماندن شکایت ایران در سازمان ملل، پذیرفت که خاک ایران را ترک کند تا بدین‌شکل با آمریکا نیز مقابله نکرده باشد. با خروج شوروی از ایران، ارتش ایران به دولت‌های خودمختار آذربایجان و کردستان بدون حمله کردند. ارتش ایران در آذر ۱۳۲۵، این دو دولت را از بین برد. قدرت مرکزی با حمایت غرب تثبیت شد و کردستان نیز در اسفند ۱۳۲۵، پس از شکست جمهوری کردستان و اعدام رهبران آن، این منطقه نیز به اشغال ارتش حکومت مرکزی درآمد.

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان دولت مرکزی را به شدت نگران کرده بود. بیم آن داشت که مبارزه با استبداد که از آذربایجان آغاز شده و در حال رشد بود، به مناطق دیگر ایران کشیده شود، به همین دلیل از همه توان سیاسی و نظامی خود استفاده کرد تا آن را در نطفه خفه کند.

قوام که با مکر و حيله با وقایع آذربایجان برخورد می‌کرد، نماینده خود مظفر فیروز را به تبریز فرستاد. فیروز در تبریز موافقت‌نامه‌ای در ۱۵ ماده تنظیم کرد که مورد قبول فرقه قرار گرفت و برخی از اقدامات فرقه مانند تدریس زبان ترکی در مدارس ابتدائی، راه‌اندازی دانشگاه، آسفالت‌کشی، حضور زنان در همه عرصه‌ها و انتخابات، اصلاحات

ارضی و تشکیل نهادهای مدنی به رسمیت شناخته شد. همزمان با آن فعالیت انجمن‌های ایالتی هم بر اساس قانون اساسی آزاد و قانونی اعلام شد و وزرای حکومت ملی آذربایجان هم در راس ادارات مربوطه قرار گرفتند، نیروهای فدائی در ژاندارمری که نام آن به نگاهیانی تغییر کرده بود ادغام شده و فرماندهی نیروهای مسلح با صلاح‌دید و مشورت انجمن ولایتی تعیین می‌شد، دولت مرکزی سلام‌اله جاوید را به عنوان استاندار و میرزا علی شیبستری را در ریاست انجمن ایالتی به رسمیت شناخت. فرقه دمکرات آذربایجان استان خمسه و زنجان را تخلیه و برای مدتی که مراحل قانونی آن در مجلس ۱۵ طی شود، به حکومت مرکزی واگذار کرد که با مخالفت مردم زنجان روبه‌رو شد.

با این وجود اما از اوایل آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای مسلح مرکزی برای تامین انتخابات دوره ۱۵ مجلس وارد زنجان شدند، همراه با آنان افراد مسلح خوانین که در خدمت ذوالفقاری‌ها، افشارها و دیگران بودند برای قتل و غارت جنایات به روستاها و شهرها هجوم آوردند. حکومت مرکزی از این تعرض خرسند شد و به ادامه آن تا سرکوب فرقه پیش رفت. به فکر فراهم کردن زمینه حمله به تبریز بود. سلام‌اله جاوید که خود را استاندار می‌پنداشت با خوش باوری به تهران و قول و قرارهای آن دل بسته بود برای تصور بود که قوای مرکزی برای تامین امنیت به آذربایجان می‌آیند. اما با مشاهده جنایات آنان در زنجان تلگرافی به شاه فرستاد و خواستار آن شد که امنیت در آذربایجان برقرار است و شما به جای نیروهای مسلح افرادی را به عنوان بازرس اعزام دارید که آن‌هم بی‌جواب ماند.

حکومت مرکزی برای سرکوب و نابودی جنبش آذربایجان دو لشکر مسلح به سلاح‌های سنگین از دو محور به سوی آذربایجان روانه کرد، یک لشکر به فرماندهی سررتیب «میرهاشمی» از محور میانه به تبریز و دیگری به فرماندهی سرهنگ «ضرابی» از محور میانه و مراغه که در تبریز به هم پیوندند.

با آمدن ارتش شاهنشاهی، تفنگداران خوانین و برخی از فرصت‌طلبان که برای مدتی پنهان شده بودند مسلح شدند. جنگ، جنایت، دزدی و تجاوز ادامه یافت، در همان روزهای نخست صدها نفر تیرباران، حلق‌آویز و یا مثله شدند. آیت‌اله‌العظمی سیدینوس اردبیلی و حاج میرزا حبیب و برخی دیگر فتوای ارتداد نیروهای فرقه را صادر کردند. حکومت مرکزی هیچ مخالفتی با آنان نکرد تا کینه خود را با جنبش مردم آذربایجان نشان دهد. نیروهای مسلح خوانین گاهی گوش و دماغ روستائیان را بریده و لخت و عریان از روستا بیرون می‌کردند، جرم آنان تنها طرفداری از عملکرد فرقه بود.

روز ۲۲ آذرماه سررتیب هاشمی که فرماندهی نیروهای اعزامی از تهران را به عهده داشت با اعلام حکومت نظامی موافقت‌نامه دولت قوام را با حکومت ملی آذربایجان ملغی اعلام کرد، در حالی که سلام‌اله جاوید به عنوان استاندار بالاترین مقام سیاسی در تبریز محسوب می‌شد. اما این اقدام نظامی‌ها نشان داد که تهران برخلاف وعده و وعیدهای خود برای نابودی جنبش آذربایجان از ماه‌ها پیش نقشه کشیده بود و دنبال فرصت می‌گشت تا حمله و کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه خود را آغاز کند.

با حمله به آذربایجان و سرکوب جنبش ۲۱ آذر، هزاران نفر کشته، مخفی، فراری و یا مجبور به ترک زادگاه خود شدند. در روز ۲۶ آذرماه، جشن کتاب‌سوزان در مدارس و میادین شهر و روستا آغاز شد، هزاران جلد کتاب درسی، ادبی و گاهی علمی که به ترکی چاپ شده بودند در انظار عمومی سوزانده شدند. آن‌ها به یک جنایت فرهنگی مرتکب شدند که فراموش شدنی نیست. روستائیان که قادر به پرداخت جریمه نبودند شکنجه می‌شدند و با استفاده از فرصتی که به دست می‌آوردند، به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه می‌بردند. اگر به دست مأمورین نظامی می‌افتادند دستگیر و به کمپ‌ها و تبعیدگاه‌های مختلف در مناطق جنوب از جمله به بدرآباد لرستان اعزام می‌کشیدند.

رحیم ذهتاب خبرنگار روزنامه «ظفر» در یادداشت‌های خود از آذربایجان می‌نویسد: رنگ‌ها زرد، پاها سست، افکار منقلب، همه در بهت عضیمی گرفتارند... گویا شهر در محاصره دشمن است، وجود حکومت نظامی و کثرت مأمورین آگاهی منظره غریبی به شهر داده است. ویلیام داگلاس حقوق‌دان و علاقه‌مند به جهانگردی و مردم‌شناسی هم که در آن سال‌ها از منطقه دیدن می‌کند مشاهدات خود را در بخشی از کتاب خود بنام «سرزمین‌های شگفت‌انگیز با مردمانی مهربان» این‌گونه توصیف می‌کند: «آذربایجان با آب و هوای مناسب برای کشاورزی، تاریخ کهنی دارد، دین زرتشت ۶ سده پیش از میلاد مسیح از آن‌جا برخاسته و آموزه‌های آن مبارزه پیگیر بین خیر و شر بوده است، آذربایجان سرزمین جنبش‌ها و نوعی شیپور بیدارباش برای همگان بوده است... مردم آذربایجان سخت کوش، جدی و شجاع هستند و دوستی پایداری دارند... آذربایجانی‌ها تمایلی به کمونیسم ندارند ولی نسبت به روس‌ها احساس دوستی و همسایگی می‌کنند... من با توجه به نوشته روزنامه‌های منتشره فکر می‌کردم پیشه‌وری انسان بی‌کفایتی بوده ولی بعد از مطالعات و گفت‌وگو با مردم دریافتم که انسانی موشکاف و با برنامه بوده و هنوز هم مورد پشتیبانی مردم است، برخی فکر می‌کردند که پیشه‌وری مدل شوروی را در نظر داشته ولی به نظر می‌رسد که خواهان نوعی رفهرم و پیشرفت اجتماعی بوده است، روستائیان از وی پشتیبانی می‌کردند... ارتش با نعره و فریاد وارد آذربایجان شده، غارت و بی‌رحمی کرده، زخم‌های وحشتناکی به جا گذاشته است، در پی یورش ارتش و برف سنگین راه‌ها بسته، احشام و چهارپایان تلف شدند، در روستائی به نام «نوائی» در نزدیکی خوی برای مدتی اقامت کردم و متوجه شدم که ۵۰ نفر از ۳۰۰ سکنه روستا از سرما و گرسنگی جان باختند، خیلی‌ها توانائی حرف زدن از فرط گرسنگی را نداشتند مالکان بزرگ احتکار می‌کنند تا محصولات خود را گران‌تر بفروشند... در تبریز شاهد مردمانی از مناطق مختلف آذربایجان بودم که لاغر اندام، تکیده قامت، خسته و ژنده پوش بودند فکر می‌کنم اگر روزی در آذربایجان انتخابات آزاد باشد، پیشه‌وری با ۹۰ درصد آرای مردم به قدرت می‌رسد.» (بخشی از کتاب ویلیام داگلاس حقوق‌دان امریکائی)

در سال ۱۳۳۸ با درخواست پی در پی و پیگیر برخی از افراد فرقه همراه یا افرادی که از ترس به آن سوی مرز فرار کرده و خواهان برگشت به زادگاه خود بودند، توافق‌نامه‌ای بین مقامات شوروی و ایران امضاء شد که آنان بتوانند بدون ترس و واهمه به زادگاه خود برگردند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. این گروه حاصل سال‌ها کار و زحمت خود را به صورت روبل روسی نمی‌توانستند وارد کشور کنند، در نتیجه با خرید دوربین عکاسی، سماور نیکالای، وسایل پزشکی و غیره وارد کشور شدند که با فروش آن‌ها بتوانند چند صبحی زندگی کنند و شاید هم سر و سامان بگیرند. آنان به محض ورود به کشور روانه باغ مهراں شدند، همه وسایل همراه آنان را ضبط کردند، با آنان مثل اسرای جنگی رفتار می‌کردند، بازجویی‌های خشن همراه با اذیت و آزار، تحقیر و تهدید شروع شد، برخی از آنان زبان فارسی را نمی‌دانستند، بازجویی از سوابق آنان و موقعیت‌شان در فرقه و همکاری با ک.گ.ب و ایرانیان مقیم شوروی پیش برده می‌شد که آنان هیچ‌گونه اطلاع و یا ارتباطی با آنان نداشتند... بازجویی‌ها ادامه یافت و بعد از مدت‌ها هر کدام با پرونده‌ای قطور و سنگین روانه دادگاه‌های نظامی شدند. برخی از این افراد ساده به ۱۰ سال و برخی به ۱۵ سال و برخی هم به اعدام محکوم شدند. (برگرفته و تلخیص از درد زمانه، محمد علی عموی ص ۱۴۲)

از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ دکتر اقبال در راس دولت قرار داشت. سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) تشکیل شد تا از شکل‌گیری شرایطی که به اعلام حکومت نظامی نیاز باشد جلوگیری کند. احزاب و مطبوعات، که قبلاً به حال تعطیل درآمده بودند، بیش‌تر تحت سانسور و نظارت قرار گرفتند. شاه که از داشتن ولیعهد محروم بود، با ازدواج سوم به این آرزو دست یافت و در این راه تبلیغات بسیار و شادمانی‌های فراوان صورت گرفت. در همین زمان، حکومت سلطنتی

عراق در تیرماه سال ۱۳۳۷ سقوط کرد و حکومت متمایل به چپ عبدالکریم قاسم تاسیس شد. این امر، دستگاه سلطنت ایران را نیز متزلزل کرد. با خروج عراق از پیمان بغداد، این پیمان به پیمان سنتو (پیمان مرکزی) تبدیل گردید. اما وقایع سال ۱۳۳۲ در تاریخ و سرنوشت مردم و جامعه ایران تاثیر به سزائی داشت. در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰، یعنی دهه اول سلطنت محمدرضا، نخست وزیر حدود پانزده بار عوض شد؛ افرادی چون احمد قوام السلطنه، علی سهیلی، محمد ساعد، ابراهیم حکیم الممالک و عبدالحسین هژیر در این دوران به مقام نخست وزیری رسیدند. از سوی دیگر، با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم طرز فکر و پیروی از جنبش‌های استقلال طلب و ضدامپریالیستی در دنیا رو به گسترش بود و در ایران نیز نگاه ملی‌گرایانه جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های علنی پیدا می‌کرد. ظهور مجدد و موثر مصدق در عرصه سیاست ایران تنها پس از اشغال کشور و برکناری رضا شاه از سلطنت ممکن شد. در اولین انتخابات پس از رضا شاه (دوره چهاردهم مجلس شورای ملی)، مصدق بیش‌ترین رای را در تهران کسب کرد و با تلاش او طرحی در مجلس تصویب شد که به دولت اجازه نمی‌داد در حین اشغال در مورد نفت با خارجی‌ها مذاکره کند. فضای سیاسی و اختلافات گسترده میان سران کشور باعث شد که سرلشکر فضل‌الله زاهدی که سابقه طولانی در خونریزی و بی‌رحمی نسبت به مردم و شورش‌های داخلی داشت. و در دولت دکتر مصدق نیز مدتی عهده‌دار سمت وزارت کشور بود، پس از برکناری، به یک نظامی مدعی نخست وزیری و محور مخالفان دکتر مصدق تبدیل شود. در ششم اسفند سال ۱۳۳۱ به دستور وی بازداشت گردید پس از مدتی آزاد شد. از طرف دیگر امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها با هماهنگی اعضای خانواده سلطنت از جمله اشرف پهلوی خواهر شاه به جلب همکاری عوامل خود پرداختند. اشرف پهلوی، در این مورد می‌نویسد: «تابستان ۱۳۳۲ یک نفر ایرانی به من تلفن کرد که امریکا و انگلیس در باره وضع کنونی ایران بسیار نگرانند لذا می‌خواهم با دو مرد یکی امریکائی و دیگری انگلیسی ملاقاتی داشته باشید. مرد امریکائی به من گفت که نماینده جان فاستر دالس و آن مرد انگلیس هم نماینده وینستون چرچیل است که حزب محافظه‌کارش اخیرا به قدرت رسیده است. مرد انگلیسی گفت زمان عمل فرا رسیده است ولی ما باید از شما تقاضای کمک کنیم. و چون از شما تقاضا می‌کنیم که عملا زندگی خود را به خطر بیندازید چک سفیدی را در اختیارتان قرار می‌دهیم تا هر مبلغی که مایل باشید روی آن بنویسید. وقتی که به تهران رسیدم هنوز نیم ساعت نگذشته بود که فرماندار نظامی تهران دستور مصدق برای خروج را ابلاغ کرد ولی من نپذیرفتم و مصدق ۲۴ ساعت فرصت داد. و من در این مدت پاکت ارسالی آن مرد امریکائی را از طرف همسر شاه به وی دادم.»

مضمون پاکت ارسالی، دستور امریکائی‌ها مبنی بر همکاری با کودچیان بود که از طریق اشرف به شاه ابلاغ شد. در همان روز ژنرال نورمن شوارتسکف، مستشار سابق ژاندارمری، با وجوه اعطائی سازمان سیا به مبلغ پنج میلیون دالر، به منظور سازماندهی کودتا وارد تهران شد و پس از ملاقات با جمعی از افسران و سرلشکر زاهدی از کشور خارج شد. او در این سفر، پنج میلیون دالر به زاهدی بابت هزینه‌های کودتا پرداخت. در ششم مرداد ماه جان فاستر دالس، وزیر خارجه امریکا، گفت: «فعالیت روز افزون حزب غیرقانونی کمونیست توده در ایران و اغماض و چشم‌پوشی دولت ایران از این گونه فعالیت‌ها، نگرانی بزرگی برای دولت امریکا ایجاد کرده است.» در پی آن کریمیت روزولت مسئول امور خاورمیانه سازمان سیا، با نام جعلی جیمز اف لاکریچ از طریق مرز عراق در استان کرمانشاه وارد ایران شد.

با ورود روزولت، تحرک بیشتری به فعالیت کودتا داده شد. روزولت علاوه بر پول، حجم قابل توجهی مقاله، کاریکاتور، و امکانات لازم برای فضا سازی نیز به همراه خود آورده بود. در یازدهم مرداد سال ۱۳۳۲ کریمیت

روزولت، رهبر کودتا، با شاه ملاقات کرد و طرح کودتا و برکناری مصدق و نخست وزیری زاهدی را با وی مطرح و رضایت نهائی وی را در عزل مصدق و انتصاب زاهدی جلب نمود.

سه روز بعد در چهاردهم مرداد سال ۱۳۳۲ ژانرال آیزنهاور، رئیس‌جمهور امریکا، در یک سخنرانی تصریح کرد که: «امریکا مصمم است راه پیشروی کمونیسم در ایران و دیگر کشورهای آسیائی را مسدود کند. پیروزی نخست وزیر بر اقلیت ناراضی مجلس و انحلال آن ثمره همکاری مصدق و حزب توده بوده است.» طرح کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ عملیات کودتا در بیست و پنجم و بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ با همکاری مشترک انگلیس و امریکا عملی شد. ولی برنامه‌ریزی و طراحی نقش اصلی آن با انگلیسی‌ها و عوامل آنها بود. سرلشکر فضل‌الله زاهدی چهره‌ای شناخته شده‌ای بود که فقط نقش فرماندهی را بازی می‌کرد. سرهنگ حسن اخوی که طراح عملیات اجرائی کودتا بود، به همراه برادران سیف‌الله، اسدالله و قدرت‌الله رشیدیان، مهدی میراشرافی و اعضای شبکه بدامن که زیر نظر شاپور جی و اسدالله علم رهبری می‌شدند، همگی عوامل دولت انگلستان بودند. کرمیت روزولت نیز نقش نظارت بر حسن اجرای کودتا را به عهده داشت.

روز بیست و چهار مرداد شاه، دو حکم جداگانه یکی مبنی بر عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و دیگری مبنی بر انتصاب زاهدی به نخست وزیری را امضاء می‌کند.

سرهنگ نصیری، فرمانده گارد، فرمان انتصاب زاهدی را به وی می‌دهد. راس ساعت ده شب، نصیری فرمان عزل مصدق را به او تحویل می‌دهد.

در این صورت اگر دکتر مصدق پذیرفت، کودتا منتفی است و اگر نپذیرفت طرح کودتا اجرا می‌شود. که با محاصره خانه مصدق و تصرف رادیو، سقوط مصدق اعلام می‌شود. این عملیات قرار بود توسط سه واحد ارتش به اجرا گذاشته شود. در هجدهم مرداد، شاه در ملاقات شبانه با کرمیت روزولت پس از بررسی عملیات کودتا فرمان‌ها را امضاء کرد و خود به نوشهر پرواز کرده و منتظر نتایج ماند تا در صورت شکست کودتا از کشور خارج شود. شکست کودتای ۲۵ مرداد در شب بیست و پنجم مرداد، وزیر دفاع دکتر مصدق، تقی ریاحی، از طریق چند نفر از عوامل نفوذی کودتا گردید. سرهنگ نصیری، فرمانده گارد، به هنگام ابلاغ حکم عزل در نیمه شب دستگیر شد و فرماندهان نیروهای سه گانه و وزیر دفاع فوراً در صدد مقابله با کودتا بر می‌آمدند و واحدهای کودتا کننده را خلع سلاح کردند.

اما بعضی از واحدهای کودتا موفق شدند که چند نفر از اعضای دولت مصدق را دستگیر و زندانی کنند که پس از محاصره و خلع سلاح آن‌ها، فرماندهان آن‌ها دستگیر شدند. لکن در نهایت کودتاچیان آزاد شدند. محمدرضا پهلوی پس از شنیدن خبر شکست کودتا، از نوشهر به بغداد و از آن‌جا به رم (ایتالیا) فرار کرد.

با ورود برنامه‌ریزی شده لوی هندرسن، سفیر امریکا، از پاکستان به تهران، در ۲۵ مرداد وی به ملاقات دکتر مصدق رفت و به دکتر مصدق اطلاع داد که: «دولت امریکا دیگر نمی‌تواند حکومت وی را به رسمیت بشناسد و با او همچون نخست وزیری قانونی رفتار نماید.»

هندرسن به دکتر مصدق تکلیف کرد که باید از پست خود کناره‌گیری نماید. ولی دکتر مصدق او را با عتاب از خانه خود بیرون کرد. و هندرسن نیز پس از مشاجره با مصدق با رابطان خود تماس گرفته و به آنها اعلام نمود که: «دولت امریکا فقط دولت زاهدی را دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند.» با فرار شاه، در سراسر کشور تظاهرات عمومی برپا شده و مجسمه‌های شاه و پدرش به پائین کشیده شد. عکس‌های وی از ادارات جمع‌آوری گشت. در تجمع بزرگی در میدان بهارستان، دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه، اعلام کرد که: «نظام سلطنتی باید برچیده شود و حکومت جمهوری اعلام شود و شاه ایران روی مللک فاورق مصر را سفید کرده است.» اما سایر اعضای کابینه، بعد از سخنان فاطمی

تاکید کردند که: «علیحضرت باید برگردد.» در چنین شرایطی که کشور شدیداً به مجلس نیاز دارد. دکتر مصدق پیروزی در رفراندوم و انحلال مجلس را اعلام کرد.

در همین روزها تظاهرات گسترده‌ای به حمایت از دولت مصدق بر پا شد. اما دکتر مصدق دستور منع تظاهرات در حمایت از دولتش را صادر کرد و تکلیف کرد که مردم به خانه‌های خود برگردند. در حالی که کودتاچیان درصدد اجرای برنامه دیگری برای پیروزی بودند. هشدار آیت‌الله کاشانی به مصدق در روز بیست و هفتم مرداد، آیت‌الله کاشانی طی نامه‌ای به دکتر مصدق او را از شرایط جدیدی که کودتاچیان تدارک دیده بودند مطلع ساخت و از او خواست که با همکاری با او تصمیمات لازم برای جلوگیری از کودتا را تدارک ببیند.

هر چند دوستان دکتر مصدق بسیار کوشیدند که در صحت نامه تردید ایجاد کنند تا به نحوی بار مسئولیت اهمال در مقابله با کودتا و رها کردن نهضت در اوج خطر را از دوش دکتر مصدق و همکارانش بکاهند. توجه به این واقعیت تاریخی که با همکاری آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق امکان جلوگیری از کودتا و سلطه بیست و پنج ساله امریکا وجود داشته است، امری در خور توجه است که برای ملت ایران در شرایطی این‌گونه می‌تواند راهگشا باشد اما دکتر مصدق در اوج مشکلات و مخاطرات دست حمایت دوستان و همکاران خود را نفشرد معذک اصرار و ابرام دوستان دکتر مصدق در مقصر جلوه دادن دیگران از جمله آیت‌الله کاشانی و یا حزب توده و سازمان نظامی، هیچ از بار مسئولیت اهمال در برابر کودتا نمی‌کاهد. و هر دولتی مکلف است از امانت مردمی خویش به طور جدی مراقبت و دفاع نماید. صرف نظر از دستخط و امضا، متن و فضای حاکم بر آن و ادبیات نوشتاری آیت‌الله کاشانی، پاسخ رسمی دکتر مصدق و امضای وی در پای نامه نیز هیچ تردیدی در صحت صدور آن باقی نمی‌گذارد.

دکتر مصدق در پاسخ نامه آیت‌الله کاشانی نوشت که «۲۷ مرداد ماه مرقومه حضرت آقا توسط آقای حسن سالمی زیارت شد اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم. و السلام. دکتر محمد مصدق.»

با این پاسخ دکتر مصدق، آیت‌الله کاشانی را از دخالت در حوادث آینده منع کرد و حتی اعلام حمایت وی را نیز لازم نشمرد. کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دکتر مصدق با شکست طرح اولیه کودتا و استفاده از ارتش، که بیش‌تر با برنامه امریکائی‌ها همخوانی داشته است، مرحله دوم کودتا در بیست و هشتم مرداد ماه توسط شاپور جی و عوامل انگلیسی و حمایت امریکائی‌ها به اجرا گذاشته شد.

براساس برنامه‌ریزی‌های سرهنگ حسن اخوی، طراح اجرایی کودتا، باید از مردم و جمعی از اراذل و او باش علیه مصدق و دولت او استفاده گردد. خاصه آن که دولت مصدق دستور داده بود که هوادارانش خیابان‌ها را ترک نمایند و این، بهترین فرصت را برای کودتا فراهم کرده بود. طرح کودتای ۲۸ مرداد مراحل طراحی عملیات اجرایی کودتای بیست و هشتم مرداد به این شرح بود که از نقاط مختلف شهر جمعیت‌هایی تشکیل شود و تعداد تقریبی هر جمعیت و رهبر هر گروه معلوم گردد، هر یک از جمعیت‌ها در مسیرهای تعیین شده به مرکز شهر حرکت نمایند و هم‌زمان به مقصد محل خیابان شاه- نادری برسند، باشگاه‌های ورزشی مانند باشگاه تاج نیز به حرکت در آیند، شعار کلیه افراد سلطنت محمدرضا باشد، افراد گارد جاویدان به جمعیت بپیوندند، خانه دکتر مصدق را محاصره و وی را دستگیر نمایند و دستگیری دکتر مصدق از رادیو اعلام و زاهدی با تانک به نخست وزیری برود و از شاه دعوت به بازگشت کند.

در روز بیست و هشتم مرداد، طرح فوق به طور کامل اجرا شد و واحدهای نظامی طرفدار دکتر مصدق دخالتی در خنثی سازی کودتا نکردند. در روز بیست و هشتم مرداد دولت مصدق هیچ اقدام عملی علیه کودتاچیان نکرد و از مردم نیز برای مقابله با کودتا دعوت ننمود رئیس شهربانی را که مشکوک به همکاری با کودتاچیان بود، برکنار و خواهرزاده خویش، سرتیپ دفتری، را که از همکاران جدی کودتاچیان بود، به ریاست شهربانی منصوب کرد. گزارش

دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشور دولت دکتر مصدق از خواندنی‌ترین گزارش‌های کودتا است. گزارش وزیر کشور از واقعه کودتادکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور دکتر مصدق و از دوستان نزدیک وی، حوادث و حال و هوای کابینه دکتر مصدق و چگونگی عکس‌العمل آن‌ها در برابر کودتا را چنین توصیف می‌کند:

«صبح زود روز ۲۸ مرداد دکتر مصدق مرا خواست تا راجع به رفراندوم شورای سلطنت تصمیم‌گیری نمائیم و پس از آن، موضوع را با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در میان گذاشته تا با بی‌سیم ارتش به فرمانداران و استانداران ابلاغ شود... ناگهان رئیس اداره آمار وارد اطاق شد گفتند: دسته‌ای از مردم شعار «زنده‌باد شاه» می‌گویند و شعارهایی در ضد دولت می‌دهند عده‌ای پاسبان نیز با آن‌ها هماهنگی می‌کردند. در میدان سپه نیز وضع چنین بود. بعد به سررتیب «مدیر» رئیس شهربانی تلفن کردم و راجع به حضور پاسبان‌ها پرسیدم. متوجه شدم که تجاهل می‌کند. در همین موقع تیمسار ریاحی تلفن کردند که نخست وزیر دستور دادند حکم ریاست شهربانی به نام سررتیب شاهنده صادر کنید... من حکم را امضا کردم. تظاهرات در شهر و مناطق مختلف ادامه داشت. ساعت یازده نخست وزیر تلفن کردند که حکم را به نام سررتیب محمد دفتری که فرمانداری نظامی بر عهده اوست صادر کنید تا حکم را صادر کنم سررتیب دفتری در شهربانی حضور یافت... تظاهرات به جلوی وزارت کشور کشیده شد... ساعت پانزده وارد منزل نخست وزیر شدم دیدم جمعی همه در حال انتظار و تفکر نشسته‌اند دکتر مصدق پرسید: اوضاع چگونه است؟ گفتم: اوضاع خوب نیست... پس از چند دقیقه رئیس شهربانی و فرماندار نظامی سررتیب دفتری به نخست وزیر تلفن کرد که «اعلامیه حمایت از شاه صادر نماید» در اطاق دیگر آقایان کاظم حسینی، سید علی شایگان، احمد رضوی و حسین فاطمی نشسته و یا دراز کشیده بودند. بعد اعلام کردند مخالفین رادیو را اشغال کردند و مهدی میراشرافی و پیراسته سخنرانی می‌کردند بعد... حال آقای نخست وزیر بهم خورده و به شدت گریه می‌کردند. با تشدید تیراندازی، مهندس رضوی ملحفه‌ای را به علامت تسلیم بیرون برد و بر بام نصب کردند.»

بدین ترتیب کودتا به پیروزی رسید و سرلشگر زاهدی به نخست وزیری رفت محمدرضا پهلوی به کشور بازگشت و این در حالی بود که دین بزرگی از امریکا و انگلیس بر گردن داشت. به همین دلیل محمدرضا پهلوی در کتاب «مأموریت برای وطن» می‌نویسد:

«گاهی این سوال طرح می‌شود که آیا دولت‌های امریکا و انگلیس در قیام تاریخی که در ۲۸ مرداد رخ داد، در برانداختن مصدق کمک مالی کرده‌اند یا خیر؟ هر چند من در حین انقلاب در خارج از ایران بودم ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم ولی انکار نمی‌کنم که شاید به منظور پیشرفت هدف این انقلاب ملی، وجوهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد.»

بعد از تسلیم دکتر مصدق، کرمیت روزولت با شاه ملاقات کرد و شاه ضمن تشکر از او گفت: «من تاج و تخت را از برکت خداوند، ملت و ارتشم و شما دارم... و هرگاه فاطمی را به خاطر سرنگونی مجسمه‌های من و پدرم پیدا کنم، بی‌درنگ اعدامش خواهم کرد.» و بدین‌سان عصر جدیدی در سرنوشت جامعه ایران رقم خورد که هزینه آن بیست و پنج سال سلطه مستقیم امریکا و ده‌ها هزار کشته و زخمی و زندانی بوده است. که نهایتاً با انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به آن خاتمه داده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد و کشتار دانشجویان در سال ۱۶ آذر همان سال دیکتاتوری شاه به اوج خود رسید. فساد هیات حاکم به‌ویژه در زمینه امور مالی، دستگاه اداری ناکارآمد، تورم و نیز اوضاع بد اقتصادی، عدم رضایت عمومی را گسترش می‌داد. سلب آزادی از منتقدان حکومت، اقدامات غیرانسانی مأموران امنیتی در شکل مراقبت‌ها، محدودیت‌ها، تفتیش منازل، دستگیری عناصر ناراضی حق‌طلب و نیز محیط نامساعد داخلی، در خارج از کشور انعکاس گسترده‌ای

یافته بود. از سوی دیگر، انتخاب کندی به ریاست‌جمهوری امریکا در هفدهم آبان ۱۳۳۹ و اعلام عدم حمایت از سلطنت‌های فاسد و پوسیده، برای شاه ایران در حکم یک ضربه بود که به مخالفان او مجال ابراز وجود می‌داد. انتخابات دوره بیستم مجلس و مبارزه ساختگی و نمایش دو حزب ملیون و مردم، چنان اقتضاح و رسوائی به‌بارآورد که اقبال را ناگزیر کرد که استعفا دهد و در پنجم شهریور ۱۳۳۹ از ایران خارج شود. شاه به امید کسب وجهه و نیز برای تظاهر به آزادی‌خواهی و حمایت از مردم، عدم رضایت خود را از انتخابات اعلام نمود و در نتیجه انتخابات ابطال شد. امینی برای فریب مردم و برافراشتن پرچم اصلاحات دروغین، مجلس بی‌اعتبار و ساخته دست دولت شریف امامی را منحل کرد و به عنوان مبارزه با فساد، محاکماتی را به‌راه انداخت و چند تن از نزدیکان شاه و امرای ارتش را به اتهام تجاوز به حقوق و تصاحب اموال عمومی بازداشت نمود. همچنین اصلاحات ارضی را مطرح ساخت. این اقدامات او، علاوه بر این‌که مطلوب شاه نبود، از جانب شاه محمل خطراتی نیز محسوب می‌شد. در فروردین ۱۳۴۱ شاه در مسافرت به امریکا، با دادن تعهد مبنی بر وابستگی کامل، رضایت و اشنگتن را جلب کرد تا اقدامات به‌اصطلاح مردمی امینی را خود او ادامه دهد، بی‌آن‌که به امینی نیازی باشد. بنابراین، پس از بازگشت از این سفر، طرفداران او با راهنمایی امریکا شرایطی را در کشور پیش آوردند که امینی ناچار از استعفا شد.

علی امینی در بیست‌و‌هفتم تیرماه سال ۱۳۴۱، ضمن تصریح به کوتاهی امریکا در یاری‌رساندن به وی و ابراز نگرانی از این بابت، استعفا داد. پس از کنارگیری امینی، اسدالله علم مأمور به تشکیل کابینه شد. دولت علم، به‌یک‌معنا، دولت شخص شاه بود؛ چرا که علم خود را نوکر و چاکر و خاندان شاه می‌دانست و بدون خواست شاه اراده‌ای برای خود قائل نبود. علم که می‌خواست اصلاحات امینی را ادامه دهد، با مجموع وزرایش بهتر دیدند که برای جلب رضایت امریکا، محدودیت‌هایی را که قانون اساسی و عرف جامعه به تأثیر از اسلام و روحانیت برای آنان ایجاد می‌کرد و آنان را از اتخاذ پاره‌ای تصمیمات محروم می‌داشت از میان بردارند.

دولت، مصوبه جدیدی را در خصوص شرایط اعضای انجمن‌های ایالتی به‌تصویب رساند که با موازین اسلامی تطبیق نداشت و هدف از آن، گذشتن از سد روحانیت بود. دولت با تمام سرسختی که نشان داد، مجبور شد ضمن پذیرش شکست، عقب‌نشینی کند. اما اندکی بعد، باز هم در راستای همان هدف، هیأت حاکمه با پیشوائی شخص شاه تصویب لوایح شش‌گانه انقلاب سفید از طریق رفراندوم را پیش کشید. این بار نیز مخالفت علما و مراجع اعتراض کردند. هویدا با سیزده سال نخست‌وزیری، طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری از مشروطه تا پایان حکومت پهلوی را به خود اختصاص داد. این در حالی بود که سازمان‌های مسلح مختلفی راه مبارزه را در پیش گرفته بودند و در مقابل، سازمان امنیت نیز محیط وحشت و خفقان بی‌سابقه‌ای را ایجاد کرده بود.

در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ که دوره مجلس بیست‌وسوم بود، دادگاه‌های نظامی شدیداً درگیر پرونده‌های مخالفان حکومت بودند و رسیدگی به اقدامات مسلحانه علیه دولت را دادگاه‌های ارتش برعهده داشتند. با این وجود در این دوره بود که سازمان‌های مختلفی با اهداف مبارزاتی تشکیل شدند. برخوردها، تعقیب‌ها و محاکماتی صورت گرفت. ساواک به‌سرعت با کمک سازمان‌های سیاسی امریکا و موساد اسرائیل تقویت شد و به انواع وسایل و ابزار شکنجه و روش‌های جاسوسی و اطلاعاتی مجهز گردید و زندانیان سیاسی تحت شکنجه و آزار بیش‌تر قرار گرفتند.

درآمد حاصل از نفت در سال ۱۳۵۲ افزایش یافت و اعلام شد که ایران حاکمیت بر نفت خود را به‌دست آورده است. در همین زمان، در افغانستان طی کودتایی علیه ظاهرشاه، حکومت جمهوری اعلام شد که برای شاه ایران، پس از سقوط سلطنت در عراق، هشدار دیگری بود. به دنبال چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل و اعلام تحریم نفتی غرب از جانب اعراب، بهای هر بشکه نفت تا چهار برابر افزایش یافت؛ به‌گونه‌ای که خرج‌کردن این‌همه پول برای حکومت شاه به یک

مسأله تبدیل شد و به همین دلیل شاه «سقاوتمدانه» به بسیاری از کشورها وام یا کمک بلاعوض داد و به خرید تسلیحات انبوه مدرن اقدام کرد تا به عنوان یک کشور قدرتمند وابسته، نقش ژاندارم منطقه را به خود اختصاص دهد. در راستای ایفای این نقش، ارتش ایران، در پیروی از سیاست امریکا، مبارزان مخالف سلطان عمان را در جبهه ظفار سرکوب کرد. همچنین اختلافات مرزی ایران و عراق شدت یافت و تا برخورد مسلحانه پیشرفت؛ تا این که سرانجام در اسفند ۱۳۵۳، با وساطت الجزایر، شاه و صدام با یکدیگر ملاقات کردند و صلح برقرار شد و مرز ثابت و دائمی دو کشور مشخص گردید.

شاه که در دهه پنجاه، بیش از هر زمان دیگر، خود را در موضع مستحکم و مسلط بر اوضاع می‌دید، از بازی دموکراتیک‌مآبانه دو حزب ملیون و مردم که هیچ عضوی هم نداشتند و فقط برای آن که کشور را دوحزبی نشان دهند نمایش می‌دادند، خسته شده بود. او احساس می‌کرد که باید صاحب قدرت مطلقه باشد؛ از این رو در یک مانور سیاسی جدید، احزاب کشور و از جمله دو حزب خودساخته را منحل کرد و از تاسیس حزب جدیدی خبر داد که تمام اتباع کشور باید عضو آن می‌شدند و آن حزب رستاخیز بود.

شاه که گویا جنون قدرتش اوج پیدا کرده بود، از این پس و حتی از سال‌های قبل، به بسیاری از کشورها مسافرت می‌کرد و یا خود، سران و زمامداران ممالک مختلف را به میهمانی‌های مجلل و پرهزینه‌ای دعوت می‌کرد که در تاریخ شاهان قبلی سابقه نداشت و این امر هزینه سنگینی را بر کشور تحمیل می‌نمود.

در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۳۵۵ ش. ۱۹۷۶-م، برخلاف انتظار شاه، جیمی کارتر پیروز شد که شعار انتخاباتی او، رعایت حقوق بشر بود. این تحول در سیاست امریکا، شاه را مجبور کرد که فضای باز سیاسی اعلام کند، فضای بازی که با وجود تمام تمهیدات داخلی و خارجی، دیگر هرگز فرصت بستن آن را پیدا نکرد. از سوی دیگر، حملات سازمان‌های مختلف بین‌المللی به حکومت شاه و سابقه خشونت‌های این حکومت، برای شاه خوش‌آیند نبود.

تحركات سیاسی مبارزان شدت گرفته و چهره ظالمانه و خشن حکومت شاه و دولت هویدا و سازمان امنیت برای کشورهاى مختلف (از بزرگ و کوچک) افشا شده بود؛ جنبش‌های اجتماعی راه افتاده بودند؛ بنابراین برای نجات شاه باید عده‌ای قربانی می‌شدند. هویدا اولین قربانی بود که مجبور شد در پانزدهم مرداد ۱۳۵۶ استعفا کند. جمشید آموزگار، پس از سال‌ها انتظار، در بدترین شرایط فرمان نخست‌وزیری یافت و هویدا در سمت وزیر دربار قرار گرفت. اما این اقدام به‌تنهایی نمی‌توانست در جهت آرام‌سازی اوضاع موثر باشد و لذا برای فریب مردم، هویدا از وزارت دربار به زندان قصر منتقل گردید. تصنعی بودن این اقدام فریب‌کارانه به‌حدی آشکار بود که همچنان با حفظ تشریفات برای هویدا انجام می‌شد.

تظاهرات و اعتصابات در داخل کشور روندی روبه رشد داشت. شاه به‌گمان این که می‌تواند همچون سفر پیشین خود در زمان کندی، به دست‌آوردهائی نائل شود، برای جلب نظر کارتر در بیست‌وسوم آبان ۱۳۵۶ به امریکا رفت؛ اما در مراسم استقبال، به خاطر استفاده از گاز اشک‌آور در متفرق کردن تظاهرکنندگان ایرانی مخالف شاه که در برابر کاخ سفید اجتماع کرده بودند، تصویر شاه با چشمانی اشک‌آلود به نمایش گذاشته شد.

درباریان و خانواده سلطنتی دارائی‌های خود را به خارج منتقل کردند. دیگر امید آنان به ماندن در ایران ضعیف شده بود. از نوروز ۱۳۵۷، مبارزات اوج گرفت. زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کردند. اعتصاب در صنایع نفت و عدم تولید و توزیع آن، دولت را فلج کرد. کم‌کم شعار مرگ بر شاه، به یک شعار عمومی تبدیل گردید. در اصفهان و ده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد.

سولیوان و پارسونز، سفرای امریکا و انگلیس، با مراکز خود و با دربار شاه در تماس روزانه بودند. شاه انتظار حمایت جدی، به‌ویژه از امریکا داشت. فاجعه سینما رکس آبادان تیر خلاصی بر کابینه آموزگار بود. (در این فاجعه، چهارصد تماشاچی در آتش سوختند) شریف امامی با شعار دولت آشتی ملی از مجلس رای اعتماد گرفت، در حالی‌که خود، سیزده سال در راس مجلس سنا و از ارکان هیات حاکمه بود. تمام تدابیر او در فریب رهبر و مردم فایده نکرد و سرانجام، تظاهرات گسترده و میلیونی و سپس برقراری حکومت نظامی ناگهانی و کشتار هفدهم شهریور میدان ژاله او را به استعفا مجبور کرد. کشتار هفدهم شهریور در صحنه بین‌المللی انعکاس بسیار نامطلوبی برای حکومت داشت. شاه از این‌که امریکا او را رها کرده، به وحشت افتاد و همین امر، روحیه‌اش را سخت تضعیف کرده بود. شاه هراسان، به‌تصور این‌که شاید بتواند با روی‌کارآوردن نظامیان در عرصه حکومت، بحران را خاتمه دهد، اعلام کرد که «صدای انقلاب را شنیده و می‌خواهد جبران مافات کند» و دولت نظامی از هاری را با هدف انجام وظیفه تا برقراری امنیت، در چهاردهم آبان ۱۳۵۷ روی کار آورد. اعتصابات، تظاهرات و برخوردهای مردم با دولت نظامی تشدید شد و به رادیو و تلویزیون نیز سرایت کرد. فرار نظامیان از پادگان‌ها آغاز شد. باقی‌مانده حامیان شاه به او تشکیل یک دولت مردمی و فرماندهان نظامی طرح یک کودتا و قتل‌عام را به او پیشنهاد کردند. اما بیماری شاه که پنهان نگهداشته شده بود، در این ایام مزید بر علت شده و هرگونه تصمیم‌گیری را برای او تردیدآمیز و دشوار می‌ساخت؛ تا این‌که سرانجام از بین رهبران جبهه ملی سابق، شاپور بختیار را مناسب تشخیص داده، او را برای تشکیل دولت نامزد کرد.

بختیار در مقابل طوفانی از خون و آتش که مردم در آن غوطه‌ور بودند، در هفدهم دی ۱۳۵۷ اعلام زمامداری کرد و از مجلس رای اعتماد گرفت. شورای سلطنت تشکیل شد تا شاه به بقای سلطنت خود اطمینان پیدا کند. شاه در بیست‌وششم دی با چشمان گریان برای همیشه از کشور خارج شد و مردم با شادی بسیار خروج او را جشن گرفتند. حامیان خارجی بختیار تلاش می‌کردند این بازگشت را به‌تأخیر اندازند. فرودگاه بسته شد تا بازگشت خمینی صورت نگیرد اما با اراده عمومی و اجتماعات میلیونی، خمینی در دوازدهم بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ به کشور بازگشت. روز سباهی که در تاریخ ایران ماندگار شده است. استقبال بزرگ تاریخ از این جنایت‌کار تاریخی انجام گرفت و هیچ راهی جز سقوط سلطنت باقی نماند.

مدرسه رفاه، محل خمینی، نقطه توجه سراسر جهان قرار گرفت. مهندس بازرگان از جانب خمینی به نخست‌وزیری موقت منصوب شد. بختیار همچنان برای حفظ سلطنت تلاش می‌کرد و تنها نقطه امید او ارتش بود که بدنه آن نیز به سوی انقلاب متمایل بود. در بیست‌ویکم بهمن، همافران نیروی هوایی در مقابل گارد شاهنشاهی قرار گرفتند. حکومت به منظور نابودی انقلاب مردم، از ساعت چهار بعدازظهر حکومت نظامی اعلام کرد تا به عنوان آخرین علاج، ضربه لازم را بر انقلاب وارد سازد. اما این اقدام نیز نتوانست مردم را خاموش کند. این‌چنین بود که سرانجام حکومت پهلوی سقوط کرد و از دل آن و سیاست‌هایی که در دوارن پهلوی قدرت‌گیری روحانیون را هموار کرده حکومت اسلامی با سرکوب انقلاب مردم و دستاوردهایشان ۴۲ سال است که مخالفان می‌کشد و سرمایه‌های کشور را غارت می‌کند. اکنون این حکومت نه تنها دیر نزد اکثریت مردم ایران بلکه افکار عمومی مترقی جهان یک حکومت نفرت‌انگیز و تروریستی است که بی‌تردید دیر یا زود راهی همان گورستانی تاریخ خواهد شد که حکومت پهلوی در سال ۵۷ فرستاده شد. حکومت محمدرضا، از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، که یک دوره طولانی سی‌وهفت‌ساله را شامل می‌شود، در نوسانات و التهابات و استبداد و دیکتاتوری به انقلاب ۱۳۵۷ منجر شد.

رضا پهلوی که از سال ۱۹۷۷ در امریکا اقامت داشته دارد متولد ۹ آبان ۱۳۳۹ است و از زمان خردسالی به عنوان فرزند و جانشین پدر خود در نهایت رفاه زیسته است، به طوری که وقتی فقط شش سال داشت کاخی را به نام «کوشک احمد شاهی» را به او اختصاص دادند که در مجموعه کاخ‌های نیاوران بود. در آنجا معلم فرانسوی او، مادمازل ژوئل فویه، به او درس می‌داد و از همان خردسالی چندین آجودان و یا اسکورت نیز داشت. همه کاخ‌نشینان لشگری و کشوری و حامیان در سراسر کشور موظف بودند به این کودک خردسال احترام بگذارند و کسی جرأت نداشت در مقابل او حرکت اضافی انجام دهد. این‌گونه رفتار با او تا زمانی که پدرش محمدرضا شاه در قدرت بود ادامه داشت.

برای مثال، امیر اسدالله علم وزیر دربار شاه و نزدیک‌ترین شخص به او در جلد چهارم خاطرات خود در صفحه ۸۳، چنین نوشته است: «در مورد پرواز والاحضرت همایونی؛ من عرض کردم مثل این که فرمودید سر و صدائی نشود، به این جهت من هم عریضه تبریکی که به والاحضرت عرض کردم نمی‌فرستم. فرمودند برعکس بفرستید، خود روزنامه‌ها چیزی ننوشتند. به این جاکش‌ها (روزنامه‌نگاران) بگو، پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقوکشی هم کمتر است که هیچ نمی‌نویسید؟ نمی‌خواهیم فشار بیاوریم، بالاخره حیای گربه کجاست؟» شاه ناراحت بود که چرا مطبوعات تحت کنترل خود او اولین پرواز پسر ارشد او را با آب و تاب گزارش نداده و تحسین نکرده بودند.

رضا پهلوی ظاهراً بعد از دریافت دیپلم خود در ایران و آموزش‌های مقدماتی در پایگاه هوایی وحدتی در دزفول، در سال ۱۳۵۶-۱۹۷۷ راهی امریکا شد تا در زمینه خلبانی آموزش ببیند. او در ابتدا یک سال در کالج ویلیامز در ویلیامزتاون در ایالت ماساچوست بود، و بعد به پایگاه هوایی ریس در شهر لابلک تکزاس رفت و گواهینامه آموزش خلبانی را در ماه مارس ۱۹۷۹ دریافت کرد.

اما درباره تحصیلات دانشگاهی او، اطلاعات دقیقی در دست نیست. در ابتدا گفته می‌شد که تحصیلات دانشگاهی داشته اما تاکنون هیچ مدرکی از حضور رضا پهلوی در مورد بحث دانشگاه ارائه نشده و حتی یکی از استادان ایرانی این دانشگاه، گفته است که او هرگز در این دانشگاه نبوده است. بعدها گفته شد که مدرک لیسانس خود را از طریق مکاتبه‌ای دریافت کرده است. اما باز هم گفته شده است دانشگاه کالیفرنیا جنوبی هیچ‌گاه چنین برنامه‌ای برای دوره لیسانس نداشته است، و اصولاً بر طبق قوانین این دانشگاه دانشجو باید در دو سال پایانی دوره لیسانس در دانشگاه حضور داشته باشد. البته این بخش از زندگی او برای من مهم نیست و جهت اطلاع به آن اشاره کردم.

اما طبق اسناد در سال ۱۹۷۳ دولت محمد رضا شاه هفت میلیون دلار به دانشگاه کالیفرنیا جنوبی هدیه داد که یکی از بزرگترین هدایا به یک دانشگاه محسوب می‌شود. بر طبق توافق با دولت ایران در آن زمان این دانشگاه «کرسی استادی آریامهر در مهندسی نفت» را تاسیس کرد که به استادان ممتاز آن رشته تعلق بگیرد. همچنین هر سال تعدادی دانشجوی ایرانی این رشته به این دانشگاه می‌آمدند تا در دوره کارشناسی ارشد مهندسی نفت تحصیل کنند.

اما بعد از انقلاب ایران دانشگاه کالیفرنیا جنوبی نام آن کرسی استادی را به «کرسی استادی شرکت ملی نفت ایران در مهندسی نفت» تغییر داد، در حالی که هیچ‌گونه رابطه‌ای بین دانشگاه و شرکت ملی نفت ایران وجود نداشت و ندارد. اگر هم داشت به دلیل تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه کشور نمی‌تواند وجود داشته باشد. در عین حال شرکت ملی نفت هم در دهه ۱۹۸۰ از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی خواست که پول را به ایران پس دهد، ولی موفق به استرداد آن نشد.

با اوج‌گیری انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران محمد رضا شاه مجبور به ترک ایران شد و در ۵ مرداد ۱۳۵۹ در قاهره درگذشت. در ۹ آبان همان سال، زمانی که رضا پهلوی به ۲۰ سالگی رسیده بود، در کاخ کوبه در قاهره خود را شاه ایران اعلام کرد. او در مصاحبه‌ای با یک روزنامه‌نگار آلمانی به نام خانم اندریا کلاویا هافمن، گفت: «این مراسم در بیستمین زادروز من (در آبان ۱۳۵۹) برگزار شد. در حالی این مراسم برگزار شد که حکومت شاهنشاهی در ایران

سقوط کرده بود. اما رضا پهلوی در خارج از ایران و در غیاب مردم ایران و بدون تشریفات مجلس و قانون اساسی و غیره در یک مهمانی خصوصی خود را شاه ایران نامید و به اتین خبرنگار گفت: «... بنا به قانون شاه ایرانم!» حتی هیچ سند علنی هم وجود ندارد که محمدرضا شاه در آن صریحا گفته شده باشد که رضا پهلوی باید جانشین او شود. حتی برخی از نزدیکان او گفته‌اند که محمدرضا شاه برادر رضا، یعنی علیرضا پهلوی را ترجیح می‌داد چرا که معتقد بود او دارای هوش و ذکاوت بیشتری از برادرش است. علیرضا پهلوی خودکشی کرد و جان خود را از دست داد.

عباس میلانی در کتاب خود «شاه» در صفحه ۵۴۱، چنین نوشته است: «شاه به دلایلی که هرگز روشن نشد، وصیت نامه سیاسی‌ای از خود بجا نگذاشت. پس از مرگ شاه ملکه بر آن شد که وصیت نامه‌ای بجا ولی به نام شاه تدوین کند. می‌گفت، «از آنجا که در واپسین روزهای زندگی‌اش همواره در کنار او بودم و از کنه افکارش خبردار بودم وظیفه خود دانسته که وصیت‌نامه‌ای برای او و به جای او تدوین کنم.» در واقع آنچه به عنوان وصیت سیاسی شاه شهرت گرفته در واقع برساخته ذهن فرح پهلوی و قلم تنی از نزدیکان او بود. برخی از نزدیکان شاه، به ویژه اردشیر زاهدی، مخالف تهیه چنین متنی بودند. می‌گفتند، نباید، به جای شاه متنی چنین مهم تدوین و به مردم ارائه کرد. در هر حال، در واپسین عبارات متن آمده بود که «ولیعهد جوان را به خدا و به ملت بزرگ ایران می‌سپرد.»

در هر صورت رضا پهلوی بعد از اعلام پادشاهی خود در ۱۳۵۹، فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد. در آبان ۱۳۵۸ دکتر علی امینی «جبهه نجات ملی» را تشکیل داد. این جبهه در آغاز مدعی بود که دربرگیرنده همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد، ولی به تدریج به جمع هواداران سلطنت محدود شد. در آمد. در مهر ماه ۱۳۶۱ این جبهه یک رادیو نیز در قاهره به نام «رادیو نجات ایران» با کمک آمریکا و حکومت انور سادات رئیس‌جمهور وقت مصر تأسیس کرد که روزانه چهار ساعت برنامه‌های فارسی در مخالفت با جمهوری اسلامی پخش می‌کرد.

احمد علی مسعود انصاری، پسر خاله خانم فرح پهلوی در کتاب خود به نام «پس از سقوط: سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی» نوشته است: «فعالیت‌های شاپور بختیار که مدعی مشروطه سلطنتی بود هم با «جبهه نجات ملی» هم خوانی داشت، لذا بختیار هم بیش‌ترین مراوده را با این مجموعه داشت... قرار بود که فرح (پهلوی) از پنج میلیون دالری که از اشرف (پهلوی) گرفته بود، بیش‌ترین هزینه رادیو نجات را تأمین کند که به دلایلی که نمی‌دانم چنین نکرد. بعد قرار شد رضا (پهلوی) ماهی صد هزار دالر را از طریق کامبیز آتابای که مسئولیت آن را داشت به رادیو بدهد... چند ماهی از جانب رضا (پهلوی) به این رادیو پول می‌دادم تا آن‌که از فعالیت رادیو و نحوه خرج پول نزد رضا (پهلوی) شکایت شد و پس از مدتی کمک شاهرزاده به آن قطع شد.»

شایان ذکر است که هم انصاری در کتاب خود و هم منابع دیگر گزارش داده‌اند که «جبهه نجات ملی» ماهی ۱۸۰ هزار دالر از سازمان سیا پول دریافت می‌نموده است که بر سر تقسیم آن بسیار دعوا بوده است.

در کتاب «مثالث ایران: داستان ناگفته نقش اسرائیل در ماجرای ایران - کنتر، دیپلمات اسرائیلی آقای سمونل سگف می‌نویسد که در سال ۱۹۸۲ آریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل طرحی را مورد حمایت قرار داد که بر طبق قرار بود آن در ایران کودتا شود، و نیروهای آموزش دیده به داخل ایران روند تا جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. بر طبق این طرح که توسط ویلیام کیسی مدیر وقت سازمان سیا نیز تصویب شده بود، میلیون‌ها دالر اسلحه در اختیار کودتا گران قرار می‌گرفت. طرح در اصل توسط یاکف نیمرودی، وابسته نظامی اسرائیل در تهران قبل از انقلاب پیشنهاد شده بود، که بعد از بازنشستگی از ارتش اسرائیل دلال اسلحه شده بود. طبق صفحه‌های ۶ تا ۱ و همچنین گزارش سال ۱۹۸۸ روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، رضا سوم به نیمرودی تلفن می‌کند و از او دعوت می‌کند که به مراکش برود، جایی که در آن زمان خاندان پهلوی زندگی می‌کرد. نیمرودی نیز به همراه ادالف شوئیمر بازرگان اسرائیلی به مراکش

می‌رود، و در آن‌جا مورد استقبال سپهبد سعید رضوانی، که با ارتشبد بهرام اربانا «ارتش آزادی‌بخش ایران» را در خارج تشکیل داده بود، و یک نماینده سازمان اطلاعاتی مراکش قرار می‌گیرد. بر طبق کتاب سمونل سگف و همچنین گزارش روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، نیم‌رودی و شوئیمر سه روز در مراکش اقامت داشته و در طول آن سه بار با رضا پهلوی و مشاوران او، از جمله سپهبد رضوانی، ارتشبد فریدون جم، و سرهنگ (محمد رضا) اویسی فرزند ارتشبد غلامعلی اویسی دیدار نمودند که در طول این دیدارها طرح کودتا ریخته شد.

نیم‌رودی سپس با عدنان خاشقجی (عموی جمال خاشقجی که در سال ۲۰۱۸ در کنسولگری عربستان سعودی در استانبول ترکیه به دستور محمد بن سلمان قطعه‌قطعه شد)، که او هم دلال اسلحه بود و با منوچهر قربانی‌فر دلال اسلحه ایرانی روابط نزدیک داشت، ملاقات می‌کند. خاشقجی قول می‌دهد که حمایت مالی خاندان سلطنتی عربستان را نیز برای آن کودتا به دست آورد و بدست آورد. سلطان فهد پادشاه وقت عربستان که روابط نزدیکی با خاشقجی داشت قول داد که هزینه عملیات را فراهم کند. خاشقجی با شارون نیز ملاقات می‌کند. اگرچه شارون در ابتدا مردد بود که این طرح موفق خواهد بود، ولی در نهایت قبول کرد که به کودتاجی‌ها اسلحه دهد.

جعفر نمیری، رئیس‌جمهوری وقت سودان نیز قبول کرده بود که با دریافت میلیون‌ها دالر اجازه دهد تا نیروهای لازم برای کودتا و سپس هجوم به ایران در آن‌جا آموزش ببینند. همچنین قرار بود که دولت انور سادات مصر آنتن و تبلیغات را تامین کند، و اسرائیل علاوه بر اسلحه اطلاعات استراتژیک و جاسوسی را تامین کند.

اما این کودتا هیچ‌گاه حتی به مرحله اجرایی نیز نزدیک نشد. دلیل آن این بود که اسرائیل با فرماندهی شارون در ۱۹۸۲ به لبنان هجوم برد و تا بیروت پیش رفت. در سپتامبر ۱۹۸۲ در حالی‌که اردوگاه‌های فلسطینیان در آن‌جا در محاصره اسرائیل بودند، نیروهای فاشیستی فالانژ لبنان که متحد اسرائیل بودند به اردوگاه‌های صبرا و شتیلا رفتند، و تعداد زیادی از کودکان، نوجوانان، زنان و پیرمردان را کشتار کردند. مدتی کوتاه بعد از آن کشتار شارون طرح کودتا را تصویب کرد، ولی بعد به دلیل مسئولیت خود در قبال کشتار فلسطینیان مجبور به استعفا شد. جانشین او، موشه ارنز، موافق آن طرح نبود، و در نتیجه آن طرح اجرا نشد.

از سوی دیگر، «ارتش آزادی‌بخش ایران» نیز که توسط ارتشبد آریانا، ارتشبد اویسی، سپهبد رضوانی، و دیگران سازماندهی داده شده بود و در ترکیه مستقر بود، از طرف سازمان سیا و دیگر سازمان‌های جاسوسی غرب مورد حمایت قرار گرفته بود. ظاهراً این فرماندهان ارتش محمدرضا شاه همگی به رضا پهلوی وفادار بودند و هدف آن‌ها احیای سلطنت و به قدرت رساندن او بود.

طبق گفته احمدعلی مسعود انصاری پسر خاله فرح پهلوی در کتاب‌های «من و خاندان پهلوی» (صفحه‌های ۲۲۳ و ۲۲۴) و «ناگفته‌هایی از تاریخ معاصر» (صفحه‌های ۱۲۲ و ۱۲۳)، از ۱۹۸۴ تا اواخر ۱۹۸۸، در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، سازمان سیا ماهی ۱۵۰ هزار دالر در اختیار رضا پهلوی قرار می‌داد. یکی از مشاوران رضا پهلوی به نام شهریار آهی بود که اکنون نیز در اپوزیسیون سلطنت‌طلب بسیار فعال است. انصاری چندی پیش در مصاحبه‌ای گفته است: «شهریار آهی در آن زمان دائماً به من می‌گفت که من (آهی) مأمور سیا هستم.»

انصاری در دو مصاحبه، یکی در سال ۱۳۹۱ و دیگری در سال ۱۳۹۷، چگونگی ملاقات رضا پهلوی با ویلیام کیسی، مدیر وقت سازمان سیا، که منجر به پرداخت آن مبلغ ماهانه شد، را مطرح کرده بود که با یکدیگر تطابق کامل دارد. انصاری در مصاحبه ۱۳۹۷ گفت:

«در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ میلادی که رضا پهلوی در مراکش بود، تعدادی از آشنایان سعی در آوردن و معرفی مأموران سازمان سیا و ملاقات ایشان با او داشتند و حتی رقابت شدیدی میان ایشان در این مورد درگرفته بود. من به

رضا پهلوی پیشنهاد کردم که باید از این بازی خارج شود و شان خود را حفظ کند، و اگر علاقه‌ای به دیدن فردی از سازمان سیا را دارد بهتر است با رئیس این سازمان آقای ویلیام کیسی ملاقات کند. او قبول کرد. من این موضوع را با دکتر غلامحسین کاظمیان که مسئول کارهای سیاسی او در امریکا بود مطرح کردم. وی دوستی به نام آقای مرین اسموک Marion Smoak که دیپلمات بودند داشت که از دوستان نزدیک آقای ریگان رئیس‌جمهوری وقت امریکا و اطرافیان ایشان بود. در سفر رضا پهلوی در سال ۱۹۸۳ به امریکا، آقای اسموک ناهاری در کلوب Chevy Chase در ایالت مریلند امریکا ترتیب داد که در آن، آقایان کیسی، مایکل دیور (معاون رئیس کارکنان کاخ سفید در آن زمان)، دیک ریچارد (هلمز) مدیر سازمان سیا از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ و سفیر امریکا در ایران از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۶ و عده‌ای دیگر از جانب امریکائی‌ها، و همچنین من، آقایان دکتر غلامحسین کاظمیان، احمد اویسی، و شهریار آهی حضور داشتند. بعد از آن ناهار، ملاقات‌های دیگری نیز میان آقایان رضا پهلوی و ویلیام کیسی در خانه آقای اسموک انجام گرفت. در سال ۱۹۸۴ آقای پهلوی به من گفت که آقای کیسی پیشنهاد پرداخت ماهی ۱۵۰ هزار دلار را به ایشان کرده است. من با اصل پول گرفتن ایشان از سازمان سیا مخالفت، و به ایشان گوشزد کردم که پدرش تا روز فوت به دلیل نقش خارجی در واقعه ۲۸ مرداد، مورد انتقاد مردم ایران بوده است؛ و پیشنهاد من برای انجام ملاقات با رئیس سیا برای این نبود که از این سازمان پول بگیرد، بلکه هدف در مرحله اول خلاص شدن از فشار اطرافیان رضا پهلوی، برای آوردن افراد مختلف این سازمان به داخل تشکیلات ایشان بود؛ و دوم این‌که فکر می‌کردم اگر او علاقه به داشتن رابطه با این سازمان دارد، این رابطه باید مطابق شان او و تنها در حد مشورتی باشد. آقای رضا پهلوی استدلال مرا قبول نکرد. من نیز با این‌که در آن زمان هم مسئول امور مالی شخصی او بودم و هم مسایل مالی فعالیت‌های سیاسی او را سرپرستی می‌کردم، از گرفتن آن پول اجتناب کردم. بنابراین مسئولیت گرفتن این پول به آقای شهریار آهی واگذار شد و تا جایی که می‌دانم پرداخت آن تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت.»

انصاری در فصل سوم کتاب خود، «من و رضا» که در حقیقت ادامه کتاب «من و خاندان پهلوی» است، توضیح می‌دهد که ۱۵۰ هزار دلار در ماهی که سازمان سیا پرداخت می‌کرد به حسابی به نام رضا پهلوی ریخته می‌شد. بر طبق توافق باید ماهی ۵۰۰۰۰ دلار به پرویز ثابتی، «مقام امنیتی» زمان محمدرضا شاه و مدیر شکنجه‌گران ساواک، پرداخت می‌شد. در همان فصل انصاری اسامی دیگر نزدیکان رضا پهلوی، همچون آهی، محمود فروغی، علی حیدر شهبازی، سیروس پرتوی، و دیگران را که همگی از همان حساب پهلوی سوم حقوق دریافت می‌کردند اشاره می‌کند. چون حساب به نام رضا پهلوی بود، این افراد می‌توانستند ادعا کنند که حقوق خود را از او دریافت می‌کردند.

در باره رابطه سازمان سیا با سلطنت‌طلبان، و همچنین خود رضا پهلوی، منابع معتبر امریکائی نیز وجود دارند. اندرو فریدمن در صفحه ۲۴۷ کتاب خود «Cover Capital» نوشته است که مشاور مالی رضا پهلوی دریافت ۱۵۰ هزار دلار در ماه (از سازمان سیا) را تأیید کرده است. فریدمن همچنین می‌نویسد که اصولاً «یک دلیل مهم که پهلوی جوان منزل خود (در دهه ۱۹۸۰) را در Great Falls در ایالت ویرجینیا ساخت این بود که فقط ۱۰ دقیقه از لنگلی (در ویرجینیا، جایی که مقر سیا است) فاصله داشت، و در آن زمان او حقوق ماهانه از سیا می‌گرفت. بعد از یک ملاقات با بیل (ویلیام) کیسی (مدیر وقت سازمان سیا) در مراکش همکاری که رضا پهلوی آنرا «همکاری دوطرفه اطلاعاتی... برای سود دو طرف» نامید آغاز شد.»

در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶، باب وودارد روزنامه‌نگار مشهور روزنامه واشنگتن پست (که به همراه کارل برنستین کاشف واقعه واترگیت بود که باعث سقوط ریچارد نیکسون شد، و کتاب اخیر او راجع به دونالد ترامپ بسیار سروصدا کرد) در آن روزنامه چنین نوشته بود: «نزدیک به ۶ میلیون دلار به گروه‌های تبعیدی (سلطنتی) پول داده شد که هزینه یک

ایستگاه رادیو ضدخمینی در قاهره بود(مدیر سلطنت طلب آن ایستگاه رادیو دکتر منوچهر گنجی، یکی از وزرای دولت شاه بود؛ او حال بازنشسته شده است)، و همچنین یک دستگاه مینیاتوری پخش تلویزیونی به آن‌ها داده شد که دوماه قبل(یعنی در سپتامبر ۱۹۸۶) رضا پهلوی از آن استفاده نمود و پیامی به داخل ایران فرستاد که در آن گفت که «به ایران» باز خواهد گشت.» در ۱۹ نوامبر ۱۹۸۶ روزنامه لوس‌آنجلس تایمز نیز گزارشی درباره این موضوع انتشار داد.

گزارش باب ودوارد در «گزارش کمیسیون تاور» که برای بررسی ماجرای ایران-کنترا به ریاست سناتور جان تاور تشکیل شده بود نیز تأیید شد. بر طبق این گزارش سازمان سیا برنامه‌های داخلی تلویزیون ایران را مختل نمود تا رضا پهلوی بتواند پیام خود را قرائت کند. این اتفاق در ساعت ۹ شب جمعه ۱۴ شهریور ۱۳۶۵-۵ سپتامبر ۱۹۸۶ روی داد. ناگهان برنامه‌های کانال‌های ۱ و ۲ تلویزیون در ایران توسط سازمان سیا مختل شد تا رضا پهلوی بتواند پیام ۱۱ دقیقه‌ای خود را به داخل ایران بفرستد.

در سال ۱۹۸۹، وقتی از رضا پهلوی درباره ارتباطش با دولت‌ها سؤال شد، در مصاحبه‌ای با روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، گفت: «ممکن است گروه‌های مختلف سیاسی(اپوزیسیون در غرب) که در صحنه حضور دارند (و از او حمایت می‌کنند) ارتباطها و تماس‌هایی با دولت‌های مختلف جهان داشته باشند، که مسلماً امریکا در میان آن‌ها است.» انصاری در صفحه ۱۵۹ کتاب «من و خاندان پهلوی» می‌نویسد که در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ عربستان سعودی مبلغ هفت میلیون دلار به رضا پهلوی کمک مالی نمود. انصاری می‌افزاید که عربستان مبلغ ۱۰۰ هزار دلار نیز در سال ۱۹۸۶ به رضا پهلوی پرداخت کرد.

خانم براک در مقاله تحلیل خود در مجله معتبر «نیویورکر» می‌نویسد که آقای شهریار آهی، دوست و مشاور بسیار نزدیک پهلوی سوم، از این‌که امریکا به ایران هجوم نبرد، بسیار متأسف بود و از ایشان نقل قول می‌کند که گفته بود: «ایران کشور بعدی برای هجوم امریکا به آن) بود، اگر تسخیر عراق واقعا آسان می‌بود.» احمد چلبی و گروه او «کنگره ملی عراق» را تشکیل داده بودند، و بنا بر این پهلوی سوم و آهی نیز در آن زمان «بنیاد دموکراسی ایران» را تشکیل دادند. ذکر این نکته نیز مهم است که آهی زمانی مدیر شرکت ARA Group International بود که دفاتر آن در عربستان است. او همچنین بنیان‌گذار و مدیر شرکت Estithmar بود که اولین شرکت سرمایه‌گذاری بود که دولت دوی تاسیس کرد. بنا بر این، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، رضا پهلوی و نزدیکان او همیشه روابط نزدیکی با کشورهای عرب خلیج فارس داشتند.

در سال ۲۰۰۳، رضا پهلوی در کنگره امریکا و در میان نئوکان‌ها هم طرفدار داشت. در یک سخنرانی در آمریکن اینترپرایز اینستیتوت درباره برنامه هسته‌ای ایران در ۲ فوریه ۲۰۰۳ سناتور جمهوری‌خواه سم براونبک از کانزاس پیشنهاد داد که ۱۰۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور قرار داده شود، تا به خصوص فعالیت‌های تلویزیون‌های ماهواره‌ای تقویت شود. در آن زمان رضا پهلوی و حامیان او برای سخت‌گیری علیه ایران شدیداً در کنگره امریکا فعالیت و لابی‌گری می‌کردند. در ۳ مه سال ۲۰۰۳ کنفرانسی تحت عنوان «آینده ایران: ملاکراسی، دموکراسی، و جنگ با تروریسم» در همان آمریکن اینترپرایز اینستیتوت برگزار شد که در آن سناتور براونبک بار دیگر سخنرانی کرد، و پیشنهاد نمود که ۵۰ میلیون دلار در اختیار اپوزیسیون قرار داده شود.

قبل از سخنرانی ۳ مه، براونبک که از یک طرف حامی سرسخت اسرائیل بود، و از طرف دیگر با ایپک روابط نزدیک داشت، لایحه‌ای تحت عنوان «لایحه شماره ۸۲» را در ۱۲ ماه مارس سال ۲۰۰۳ به سنای امریکا برد که در آن سنای امریکا از «ادامه خفقان و نقض حقوق شهروندان ایران، به خصوص زنان» ابراز تأسف کرد. سپس در ۸

آوریل همان سال براونیک یک بند الحاقی به قانون بودجه روابط خارجی برای سال ۲۰۰۴ پیشنهاد کرد که بر طبق آن امریکا سالی ۵۰ میلیون دالر به اپوزیسیون ایران (یعنی سلطنت‌طلبان) کمک مالی کند، که در حقیقت شبیه کاری بود که سنای امریکا برای گروه چلبی در مورد عراق انجام داده بود، دقیقاً شبیه زبان «قانون آزادی عراق» در سال ۱۹۹۸ بود که با امضای بیل کلینتن سرنگونی حکومت صدام حسین را به سیاست رسمی امریکا تبدیل کرده بود. اپیک هم بلافاصله از آن بند الحاقی حمایت نمود و «صفحه ۸» بند الحاقی بودجه را به «بنیاد دموکراسی ایران» می‌داد که برای تلویزیون‌های ماهواره‌ای و گروه‌های مختلف اپوزیسیون هزینه کند.

ولی بند الحاقی پیشنهادی براونیک در آن زمان تصویب نشد اما در سال‌های بعد دولت بوش بودجه‌ای را برای اپوزیسیون تامین نمود. دلیل آن این بود که به نظر سناتورهای امریکائی آن‌هائی که خود را به عنوان اپوزیسیون ایران به سنا معرفی کرده بودند با لیاقت و اهل چنین کاری به نظر نرسیدند.

البته رابطه بین رضا پهلوی، اسرائیل و نیروهای حامی آن در واشنگتن چیز جدیدی نبود. پویا دیانیم، مدیر شاخه لوس‌آنجلس IJPAC در همان زمان به مجله هفتگی فوروارد گفته بود: «توافقی بین عقاب‌های دولت (بوش در رابطه با ایران)، گروه‌های یهودی، و حامیان ایرانی رضا پهلوی در حال ظهور است که برای «تغییر رژیم» در ایران کوشش کرده و فشار آورند.»

یکی دیگر از طرفداران پهلوی سوم نئوکان معروف مایکل لدین بود، که اگرچه در دهه ۱۹۸۰ به همراه منوچهر قربانی فر، دلال اسلحه، در ماجرای ایران-کنترا شرکت داشت، ولی همیشه با جمهوری اسلامی دشمنی داشته است. در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۲، ۴ ماه قبل از هجوم به عراق، لدین مقاله‌ای منتشر نمود که در آن پیشنهاد نمود که امریکا قبل از عراق به ایران هجوم ببرد. مدتی کوتاه بعد از آن لدین به همراه جیمز ولزی، مدیر سازمان سیا در دو سال اول ریاست جمهوری بیل کلینتن، موریس امیتی معاون «انستیتوی یهودی برای امور امنیت ملی» Jewish Institute for National Security Affairs، پال سایمون سناتور سابق از ایلینویز، سهراب [راب] سبحانی، یک لابی‌گر ایرانی-امریکائی، و امریکائی فرانک گفنی تشکیلاتی را راه‌اندازی کردند به نام «ائتلاف برای دموکراسی در ایران». اما این ائتلاف، و به خصوص سبحانی و لدین، روابط نزدیکی با رضا پهلوی داشتند، و به همین دلیل، مستقل از درست و یا غلط بودن آن، در آن زمان این تصور به وجود آمد که این «ائتلاف» در حقیقت جبهه غیررسمی امریکا برای به قدرت رساندن رضا پهلوی در ایران است. در گزارشی که لدین در ۳ مه سال ۲۰۰۳ برای آمریکن اینترپرایز اینستیتوت آماده کرد اعلام نمود که رضا پهلوی «یک رهبر مناسب برای دولت انتقالی در ایران (پس از سرنگونی جمهوری اسلامی با مداخله نظامی) است». بعد از آن‌که دولت بوش پسر به جای ایران به عراق هجوم برد، این «ائتلاف» بارها بیانیه صادر کرد، و اعلام نمود برای با ثبات نمودن عراق باید ایران را ترسانند.

در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، یک ماه پس از هجوم امریکا به عراق، کیان به ریاست «شورای ایرانیان حزب جمهوری‌خواه رسید»، و مانند احمد چلبی عراقی برنامه‌ای برای هماهنگی بین سلطنت‌طلبان و دولت بوش پسر برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد کرد.

انتخاب اوباما به ریاست جمهوری امریکا در نوامبر سال ۲۰۰۸ و عزم او برای مذاکره با جمهوری اسلامی اخبار خوشایندی برای رضا پهلوی و هوادارانش نبود. اما دو سال بعد، در سال ۲۰۱۱، رضا پهلوی فرصتی با خیزش «بهار عربی» در چند کشور عربی، و به خصوص لیبی و سوریه به وجود آورد. با آغاز تظاهرات در لیبی و سوریه به بهانه بهار عربی، مخالفین هر دو دولت شورای رهبری تشکیل دادند. در لیبی «شورای ملی انتقال» (به نظام سیاسی جدید) به رهبری مصطفی عبدل جلیل، که وزیر دادگستری در دولت سرهنگ معمر قذافی بود، تشکیل شد و از فوریه سال

۲۰۱۱ نه تنها اعلام وجود نمود، بلکه «دولت» نیز تشکیل داد و از غرب تقاضای کمک کرد. با فشار و رهبری هیلاری کلینتن وزیر خارجه وقت امریکا و سامانتا پاور مشاور اوباما حامی سرسخت مداخله به اصطلاح بشردوستانه (و سفیر امریکا در سازمان ملل در دور دوم ریاست جمهوری اوباما) پیمان ناتو به لیبی حمله کرد و حکومت قذافی را سرنگون کرد، اما لیبی به عنوان یک کشور یکپارچه با دولت یگانه از میان رفت، که این شرایط هنوز هم ادامه دارد.

همچنین پس از آغاز تظاهرات در بهار سال ۲۰۱۱ «شورای ملی سوریه» نیز توسط اپوزیسیون به رهبری جرج صبرا در استانبول (ترکیه)، تشکیل شد که هنوز دستکم بر روی کاغذ وجود دارد. این شورا از دنیای خارج درخواست کمک کرد، که در نتیجه آن ترکیه، قطر، امارات متحده، و عربستان در آغاز به کمک نیروهای مخالف، که بخش اعظم آن‌ها نیروهای سنی‌مذهب تروریست از جمله جبهه نصرت که شاخه القاعده در سوریه است، بخش سوریه‌ای اخوان المسلمین، و از سال ۲۰۱۴ داعش بودند شتافتند. همان‌طور که جو بایدن معاون وقت اوباما (و پیروز انتخابات کنونی امریکا به عنوان رئیس جمهور) در سخنرانی ماه اکتبر خود در دانشگاه هاروارد گفت: «تنها کسانی که در آغاز با دولت سوریه می‌جنگیدند تروریست‌ها بودند که دوستان ما از آنها حمایت می‌کردند.» خود امریکا، فرانسه، اسرائیل و... نیز بعدها به جمع حامیان اپوزیسیون پیوستند که به آن‌ها پول، اسلحه، و تعلیمات نظامی دادند. و در مقابل حکومت اسلامی ایران و حکومت روسیه حامی حکومت سوریه شدند که حمایت آن‌ها از بشار اسد تا به امروز ادامه دارد.

این موضوع سلطنت‌طلبان و متحدان آن‌ها انگیزه‌ای شد که آن‌ها هم یک «شورای انتقالی» تشکیل دهند، به خصوص که هیلاری کلینتن در مصاحبه‌ای گفته بود که اگر «جنبش سبز» از امریکا تقاضای کمک کرده بود، امریکا «مانند لیبی» به آن کمک می‌کرد.

در نتیجه «شورای ملی ایران برای انتخابات آزاد» در ماه آوریل سال ۲۰۱۳ برای سرنگونی حکومت اسلامی ایران تشکیل شد و رضا پهلوی را به عنوان «رهبر» و «سخنگوی» خود انتخاب کرد. اولین اقدام این شورا دعوت از مردم برای تحریم انتخابات ریاست جمهوری ایران در چند هفته بعد از تشکیل آن شورا بود. انتخاب شیخ حسن روحانی به ریاست جمهوری و مکالمه تلفنی او با اوباما در ماه سپتامبر سال ۲۰۱۳ منجر به از سر گرفتن مذاکرات هسته‌ای شد که سرانجام در ماه جولای سال ۲۰۱۵ منجر به امضای برجام و حمایت شورای امنیت سازمان ملل از آن شد.

شورای ملی ایران نیز به جز جنجال کار مهمی انجام نداد، و باز هم رضا پهلوی مایوس و سرخورده از حاکمیت امریکا در سپتامبر سال ۲۰۱۷ از آن کناره‌گیری کرد.

در ۱۱ دسامبر ۲۰۱۶، شش هفته قبل از آغاز ریاست جمهوری ترمپ، رضا پهلوی نامه‌ای به او نوشت و انتخاب او را تبریک گفت. او در این نامه خود، همان شعارهای نئوکان‌ها، راست افراطی امریکا، و اسرائیل را تکرار کرد که «مردم خاورمیانه از اسلام رادیکال که محصول خمینیسیم و انقلاب ۱۹۷۹ در ایران است رنج می‌برند.» او همچنین تاکید کرد که «رهبران جمهوری اسلامی همچنان مشغول صادر کردن انقلاب ایران و ایدئولوژی خود به بقیه خاورمیانه هستند... و در این راه از تروریسم، ترورهای سیاسی، کشتار جمعی، جنایت علیه بشریت، تروریسم سایبری، جنگ‌های نیابتی، گروگان‌گیری، پول‌شوئی، و قاچاق مواد مخدر استفاده می‌کنند.»

جالب این جاست که رضا پهلوی که از «شورای ملی ایران» در سپتامبر ۲۰۱۷ استعفا داده بود، این نامه را با عنوان رئیس این شورا امضاء کرده بود.

دستکم دولت چهار ساله ترمپ عملاً نشان داد که او نه تنها به دنبال تغییر حکومت در ایران نبود، بلکه تلاش می‌کرد آن را با سیاست‌های خود هم راسننا کند و در این راه تنها به ابزار تحریم اقتصادی بسنده کرد و حتی دولت ترمپ در

جریان کشتارهای خیابانی مخالفین آبان ماه ۹۸، سیاست سکوت در پیش کرد. یا به حمله حکومت اسلامی به آرامکو در عربستان، سقوط پهبادشان توسط سپاه پاسداران در بالای دریای عمان و خلیج فارس، موشکپراکنی به پایگاه‌های نظامی امریکائیان در عراق پس از کشتن قاسم سلیمانی و... عکس‌العملی نشان نداد اما در این دوره هربار که رضا پهلوی به جنوب کالیفرنیا مسافرت کرد طرفدارانش با فریادهای «جاوید شاه» و دست‌بوسی در گرده‌مائی‌ها خود استقبال کردند. مایک پنس معاون ترمپ و مایک پامپئو وزیر خارجه نیز در پشت پرده حامی پهلوی سوم بودند.

ولی در تیم امنیت ملی ترمپ گروهی نیز وجود داشت که از رضا پهلوی حمایت نکردند. رهبری این گروه را جان بولتون و رودی جولیان به عهده دارند که هر دو از لابی‌گران با سابقه سازمان مجاهدین خلق ایران هستند. در کنفرانس ورشو که به کوشش امریکا بر علیه حکومت اسلامی ایران تشکیل شد، مجاهدین به تظاهرات پرداختند، و جولیان که در ورشو حضور داشت به میان آن‌ها رفت. اما به نظر می‌رسد دولت ترمپ سیاست رسمی دولت‌های قبلی امریکا درباره مجاهدین را به کنار گذاشته بود.

در اول ژانویه ۲۰۱۹ چهار صد نفر از طرفداران پهلوی سوم در نامه‌ای از ترمپ خواستند که اموال توقیف شده ایران را که حدود ۲ میلیارد دلار است در اختیار اپوزیسیون خارج از کشور به رهبری رضا پهلوی قرار دهد. این نامه ادعا داشت که رضا پهلوی «تنها رهبر مشروع ایران بر اساس قانون اساسی مشروطه و سوگند او برای پادشاهی است» که بی‌تردید ادعائی پوچ و بی‌اساس است. در ابتدا رضا پهلوی درباره این نامه سکوت کرد اما پس از آن‌که موج اعتراض در میان ایرانیان بالا گرفت، دفتر او بیانیه‌ای صادر کرد و در آن ادعا شد که رضا پهلوی دخالتی در نوشتن نامه نداشت، ولی او پیشنهاد می‌کند که گروه‌های اپوزیسیون «به هر نحوی که خود صلاح می‌دانند» برای اخذ کمک از دولت‌های خارجی اقدام کنند.

در سال ۲۰۱۲ از او پرسیده شد که آیا هنوز هم سلطنت را نظام حکومتی مناسبی برای ایران می‌داند، که او در پاسخ ادعا کرد: «بله شخص شاه مهم است زیرا ایران کشوری چند قومیتی است که به شخصیتی بی‌طرف برای وحدت نیاز دارد. در دیگر کشورهایی هم که جامعه یک‌دست ندارند سلطنت توانسته نقش ثبات دهنده‌ای داشته باشد.» بر طبق آنچه که انصاری، دستیار نزدیک رضا پهلوی در گذشته و پسر خاله مادر ایشان اعلام کرده، محمدرضا شاه ثروتی نزدیک به ۴۰ میلیارد دلار را برای رضا پهلوی باقی گذاشت...» سوال این است که او تاکنون با مبالغ هنگفت سرمایه‌های مردم ایران چه کرده است؟!

به دلیل فساد در خاندان پهلوی، که حتی امیر اسدالله علم، نزدیک‌ترین فرد به شاه در خاطرات خود بدان اذعان دارد، ثروت، شرایط اقتصادی، و منابع مالی رضا پهلوی دارای اهمیت بسیار زیادی هستند.

در گزارشی که روزنامه نیویورک تایمز در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۹ منتشر کرده بود که ثروت شاه دست‌کم یک میلیارد دلار، و احتمالاً خیلی بیش‌تر بود. نیویورک تایمز گزارش داد که در دو سال پایانی حکومت پهلوی بین دو میلیارد تا چهار میلیارد دلار از ایران به امریکا منتقل شده بود که بخش بزرگ آن متعلق به خاندان سلطنتی بود.

نیویورک تایمز همچنین خاطر نشان ساخت که در آن دوران بودجه سالانه ایران بندی درباره بودجه برای «رهبری عالی‌قدر کشور» (یعنی محمدرضا شاه پهلوی داشت، و به عنوان مثال در بودجه ۱۹۷۶-۱۹۷۷ این رقم ۴۳ میلیون دلار بود. به علاوه، در همان بودجه یک میلیارد دلار دیگر نیز در اختیار محمدرضا شاه بود تا هر طور که صلاح می‌داند هزینه کند. نیویورک تایمز همچنین از لیستی نقل قول کرده که در پائیز ۱۹۷۸، در اوج انقلاب منتشر شده بود که بر طبق آن خاندان پهلوی سهامداران عمده در ۱۷ بانک و شرکت‌های بیمه، ۲۵ کارخانه فلزات، از جمله فولاد، ۸ شرکت

معادن، ۱۰ شرکت مواد ساختمانی از جمله ۲۵ درصد بزرگترین شرکت تولید سیمان، ۴۵ شرکت ساختمان سازی، ۴۳ شرکت مواد غذایی، و ۲۶ شرکت بازرگانی دیگر بودند.

در گزارشی که روزنامه کریسچین ساینس مانیاتور در ۲۳ آوریل ۱۹۸۰ درباره ثروت شاه منتشر کرد، ارقام مختلفی ذکر شدند که از ۵۰ میلیون دلار تا یک میلیارد دلار بودند. این روزنامه ولی خاطر نشان نمود که محمدرضا شاه با دیوید راکفلر، میلیاردر امریکائی و مدیر بانک چیس منهن دوستی نزدیک داشت، و باید دید آیا پول پنهانی در آن بانک دارد یا خیر. ولی یک سخنگوی آن بانک در آن زمان گفت که دولت ایران (بعد از انقلاب) اسنادی به بانک داده است که نشان می‌دهد شاه حدود ۲ میلیون دلار در آن بانک پول داشته است. لازم به یادآوری است که به دلیل لابی‌گری راکفلر و هنری کیسینجر بود که امریکا در پائیز ۱۹۷۹ اجازه ورود به این کشور را به محمدرضا شاه و خانواده او داد، که منجر به بحران گروگان‌گیری شد. (ویکی‌لیکس اسناد کوشش‌ها و فشارهای راکفلر و کیسینجر بر دولت جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ برای آوردن شاه به امریکا را منتشر کرد)

دولت وقت حکومت اسلامی پس از انقلاب ۵۷ (دولت بازرگان)، شاه را برای بازگشت ۵۶ میلیارد دلار و خواهر او اشرف پهلوی را برای ۳ میلیارد دلار در دادگاه‌های امریکا تحت تعقیب قرار داد، که به جایی نرسید.

ویلیام شاکراس (William Shawcross) در کتاب خود «آخرین سفر شاه» The Shah's Last Ride، در صفحه ۱۸، به اسنادی اشاره می‌کند که کارمندان بانک مرکزی در پائیز ۱۳۵۷-۱۹۷۸ منتشر کرده بودند که بر طبق آن دو خواهرزاده شاه ۲/۴ میلیارد دلار از ایران خارج کرده بودند.

گزارش سفارت بریتانیا در تهران از بانک‌های سوئیس اشاره دارد که بر طبق آن دو خواهر شاه، شمس و اشرف پهلوی، به ترتیب یک و سه میلیارد دلار پول از ایران خارج کردند ...

رضا پهلوی در تاریخ ۲ فروردین ۱۳۹۱ گفت‌وگویی با خبرنگار ایران فردا داشت که خبرنگار به او می‌گوید: «شما گفت‌وگوهای زیادی راجع به دیدگاه‌ها و فعالیت‌های سیاسی‌تان انجام داده‌اید. ما در این گفت‌وگو می‌خواهیم راجع به خود شما، شخص شما با شما صحبت کنیم و احتمالاً پرسش‌هایی را مطرح می‌کنیم که برای شما غیرعادی است و این گفت‌وگو را کمی خصوصی‌تر از گفت‌وگوهای معمولی می‌کند که شما تا به حال انجام داده‌اید.

خبرنگار از او می‌پرسد: «برای این شغل که درآمدی ندارید؟ منظور من این است که درآمدتان از چه محلی به دست می‌آید؟» رضا پاسخ می‌دهد: «نه خوب، درآمدی ندارد. به هر حال آدم هر کاری که بتواند بکند در حد توانش انجام می‌دهد. من خوشبختانه با کمک خانواده‌ام توانسته‌ام زندگی‌ام را بگذرانم. برای این‌که بتوانم تمام وقتم را برای زندگی سیاسی اختصاص دهم.»

خبرنگار سپس می‌پرسد: «یعنی همسران شاغل هستند؟» او جواب می‌دهد: «خیر. همسر من البته مدتی کار می‌کرد. ولی به طور کلی خیر. ما الان فقط در حال مبارزه هستیم و بیش‌تر هزینه‌ها را با کمک هم‌میهنانی که از نظر هزینه‌ای در این مسیر کمک می‌کنند، و خانواده خود به خصوص مادر خودم که تا به حال من را کمک کرده‌اند تا بتوانم تمام وقت به این کار بپردازم.»

به عبارت دیگر، پهلوی سوم ادعا می‌کند که دارای هیچ‌گونه درآمد و ثروت قابل توجهی نیست، و خرج خود و خانواده با کمک فرح پهلوی و مردم «خیر؟» تامین می‌شود. نه تنها این جواب قابل باور نیست بلکه سؤال دیگری را پیش می‌آورد که مادران از چه راهی و با چه درآمدی زندگی می‌کند؟ این مردم «خیر» کیستند که چندین دهه است زندگی تو را تامین می‌کنند؟ پر واضح است که کمتر کسی این گفته رضا پهلوی را باور می‌کند.

لازم به یادآوری است که چند سال پیش وقتی مسیح علی‌نژاد با او مصاحبه کرد و درباره درآمدش از او پرسید، پهلوی پاسخ داد که در کار تجارت با یک عده شرکا است و مخارج زندگی را از این راه تامین می‌کند. با این حال، او در مصاحبه‌ای اعلام کرده که پدرش میلیون‌ها دالر از ایران خارج کرده بود. چند سال پیش یک سردار سپاه جمهوری اسلامی در خارج کشور به درون سلطنت‌طلبان و برخی جریان‌های ناسیونالیست کرد و غیره نفوذ کرد و آن‌ها متقاعد نمود که «دولت در تبعید» تشکیل دهند چرا که او هزاران نیرو در درون سپاه پاسداران دارد که قصد دارند دست به کودتا بزنند و جمهوری اسلامی را سرنگون کنند.



روز پنج‌شنبه، ۱۹ خرداد ۱۳۹۰-۹ ژوئن ۲۰۱۱، رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران، از جمله سایت تلویزیون شبکه خبر، گفت‌وگوی یک مقام وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را منتشر کردند که در آن، او «جزئیات نفوذ دستگاه‌های امنیتی ایران در اپوزیسیون خارج نشین و انهدام طرح امریکائی - صهیونیستی تشکیل دولت در تبعید» را شرح داده است.

این گفت‌وگو پس از پخش فیلمی با عنوان «الماسی برای فریب» منتشر شده است که شامگاه چهارشنبه ۱۹ خرداد از شبکه تلویزیونی جمهوری اسلامی پخش شد و در آن، داستان فعالیت فردی به نام «محمد رضا مدحی» بازگو می‌شود که در این فیلم «عامل نفوذی وزارت اطلاعات ایران» در خارج خوانده شده است.

۱۹ خرداد ۱۳۹۰، همه رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران، با آب و تاب گزارش نمودند که «مستند؟» شب گذشته وزارت اطلاعات حکومت اسلامی تحت عنوان «الماسی برای فریب» از شبکه اول سیما پخش شد که روایتی از نفوذ دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی در کانون اپوزیسیون خارج‌نشین و اشراف بر تحرکات ضدانقلاب و نمایشی از اقتدار سربازان گمنام امام زمان (عج) در به سخره گرفتن سرویس‌های جاسوسی غرب بود.

رسانه‌های حکومتی تاکید کردند که دشمنان نظام اسلامی در طی ۳۲ سال گذشته همواره با استمداد از اپوزیسیون و به کار گرفتن اقدامات نرم و سخت افزارانه تلاش کردند توطئه‌های خود را برای براندازی جمهوری اسلامی پیش برند اما پاتک وزارت اطلاعات به توطئه بزرگ دولت در تبعید که همه سرویس‌های جاسوسی دشمن و ضدانقلاب در لوای آن بودند با اقدامی استراتژیک به تاخیر افتاد و فرسایشی شدن آن موجب کاهش نتایج این طرح آمریکایی - صهیونیستی شد و سپس با نجات الماسی که برای فریب اندیشیده شده بود، نقشه‌ای که آن‌ها الماس خود می‌خواندند با الماسی دیگر منهدم شد.

رسانه‌های طرفدار دولت و طرفدار خامنه‌ای تفسیرهای کاملاً متفاوتی از این سناریویی که از صدا و سیما جمهوری اسلامی پخش کرده‌اند، دارند.

«دولت در تبعید» برای پیدا کردن وجود خارجی نیاز به چهره‌ای با سوابق اجتماعی - مذهبی داشت.

خیلی زود سرویس اطلاعاتی آمریکا این فرد را که دارای وجهه سابقه طولانی خدمت در یکی از نهادهای جمهوری اسلامی بود و در بانکوک به تجارت الماس می‌پرداخت، را شناسایی و بلافاصله سفیر خود در تایلند را نزد این فرد فرستاد.

محمدرضا مدحی، اگرچه در گام نخست و در دیدارهایی که با مقامات آمریکایی در بانکوک داشت، گرفتار این توطئه نشد، اما در سفری که به عربستان داشت این دیدارها و اصرارها ادامه یافت و در نهایت وی در ریاض در حضور سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان با هیلاری کلینتون دیدار کرد. پس از این دیدار بود که وی پذیرفت تا با همکاری آمریکا و با توجه به ادعایش مبنی بر همراهی هزاران نفر از نیروهای داخلی با وی، فتنه داخل کشور را هدایت کند.

بعد از این چراغ سبز مدحی که «جنبش جمع یاران» را تشکیل داده بود و به گفته خود دبیر کلی آن را بر عهده داشت با هواپیمای اختصاصی به واشنگتن برده شد و در آن جا پس از استقرار در ویلایی در حومه این شهر بلافاصله در داخل این ویلا با جو بایدن معاون رئیس جمهور آمریکا دیدار کرد.

دیداری که در آن این مقام آمریکایی نسبت به حمایت بدون حد و مرز کشور متبوعش از مدحی، به وی اطمینان داد. دنیس راس که در آن مقطع مأموریت تشکیل دولت در تبعید را در دست داشت با موافقت مدحی نسبت به همکاری در این پروژه، با توجه به آن که جهت تکمیل پروژه اش به یک چهره نظامی - امنیتی نیاز داشت، پروژه خود را تکمیل شده دید.

مدحی نیز در مراحل آغازین همکاری خود در این پروژه با فردی به نام امیرشاهی که به گفته خود وی ۹ سال در اسرائیل برای اجرای این پروژه دوره دیده بود و نوشتن و صحبت کردن به زبان فارسی را آن جا یاد گرفته بود و هم چنین خوانساری، رئیس دفتر مطالعاتی که هزینه های آن را ام. آی. سیکس می پرداخت آشنا و در هتل آتلا نتیس پاریس (محل کار امیر شاهی) اتحاد همکاری این سه نفر کلید خورد...

هدف آمریکا، انگلیس و اسرائیل که بار دیگر در این پروژه علیه نظام جمهوری اسلامی با هم متحد شده بودند، این بود که کاری کنند که آتش فتنه ای که در خرداد ۸۸ روشن شد هیچ گاه خاموش نشود. در این مسیر آن‌ها ترور چهره های مختلف داخلی حتی چهره‌های منتسب به جریان فتنه را در دستور داشتند.

اما پیش از آخرین مرحله اجرای فرامینی که به سران «دولت در تبعید» از جمله مدحی ابلاغ شده بود و قرار بود وی در سفر به اسرائیل و حضور در پادگان «سکلن» دست به اجرای آن بزند، فرد مذکور به ایران بازگردانده شد تا «دولت در تبعید» مد نظر دولتمردان آمریکای در نطفه خفه شود. (منبع: ایسنا، ۱۸ خرداد ۱۳۹۰)

خبرگزاری فارس: مقام مسؤول در حوزه امنیت داخلی وزارت اطلاعات اظهار داشت: پس از آن که دشمنان در جریان فتنه ۸۸ که با توجه به بدیع بودن متغیرهایش متفاوت‌ترین فتنه در طول عمر جمهوری اسلامی بود موفق به پیش برد پروژه براندازی نرم جین شارپ نشد اقدامات سخت افزارانه در دستور کار قرار دادند.

او ادامه داد: طراحان ناکام پروژه جنگ نرم از جمله جوزف نای به این فکر افتادند که با توجه به جایگاه اقوام و مذهب در ایران متوسل به اقدامات سخت و عملیات‌های خرابکارانه در کشورمان شود.

این مقام مسؤول در وزارت اطلاعات گفت: بنیاد آمریکایی دفاع از دموکراسی (PDD) در یکی از جلسات خود که ۳ ساعت طول کشید تشکیل «دولت در تبعید» را تصویب کرد که مأموریت اجرای این پروژه به دنیس راس معاون امور خاورمیانه اوپاما سپرده شد.

این مقام مسؤول امنیتی افزود: تحقق دولت در تبعید نیازمند چهره‌ای برخوردار از سوابق اجتماعی و مذهبی بود و بر همین اساس سرویس اطلاعاتی آمریکا شناسایی و جذب عناصر مناسب برای رهبری دولت مذکور را در دستور کار قرار داد.

به گفته این مقام امنیتی در آن ایام محمدرضا مدحی که دارای وجه سابقه طولانی خدمت در نهادهای انقلابی بود و در بانکوک به تجارت جواهرات و سنگ‌های قیمتی اشتغال داشت، مورد توجه سفارت آمریکا در تایلند قرار گرفت. «این فرد خیلی زود از طریق سرویس اطلاعاتی آمریکا برای پیوستن به جریان ضد انقلاب خارج از کشور جذب شد و در سفری به عربستان با مقامات آمریکایی از جمله هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه این کشور دیدار کرد.»

مقام مسؤول در حوزه امنیت داخلی وزارت اطلاعات گفت: مدحی با پذیرش همکاری با آمریکا و اپوزیسیون خارج نشین و طرح ادعای سازماندهی هزاران نفر از نیروهای داخلی جنبشی را تحت عنوان «جمع یاران» تشکیل داد.

او افزود: او پس از سفر به واشنگتن با هواپیمای اختصاصی و استقرار در ویلایی در حومه این شهر با جو بایدن دیدار کرد که در این ملاقات، معاون رئیس جمهور آمریکا حمایت کامل کشورش از نام برده را اعلام کرد.

این مقام امنیتی ادامه داد: در پی موافقت مدحی با همکاری در پروژه دولت در تبعید دنیس راس که مأموریت تشکیل این دولت را داشت پروژه خود را با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و سوابق همکار جدیدش تکمیل شده دید.

به گفته او، مدحی پس از مدتی به فرانسه رفت و در آن جا با امیرحسین جهانشاهی سرمایه‌دار ایرانی دارای تابعیت فرانسوی - اسرائیلی که پدرش از چهره‌های نزدیک به رژیم پهلوی به ویژه اشرف بود و خود او نیز مسؤولیت سازمانی موسوم به (موج سبز) را بر عهده داشت و ۹ سال برای اقدامات براندازانه در سرزمین‌های اشغالی دوره دیده بود و همچنین مهرداد خوانساری از عناصر سلطنت‌طلب وابسته به دفتر به اصطلاح مطالعاتی سازمان جاسوسی MI۶ انگلیس که پدر وی نیز از دیپلمات‌های رژیم شاه بود، ملاقات کرد.

به گفته این مقام امنیتی، «عبدالله مهندی رهبر گروهک منحل کومله، حسن شرفی رهبر گروهک منحل دموکرات، علیرضا نوری‌زاده سلطنت‌طلب عضو MI۶، رضا حسین بُر از رهبران یکی از گروه‌های تجزیه‌طلب، محسن مخملباف رابط اپوزیسیون خارج کشور با سران فتنه، جهانشاهی از عناصر سازمان موساد و هم چنین مسؤول میز ایران در سازمان جاسوسی فرانسه به نمایندگی از نیکلا سارکوزی رئیس جمهور این کشور» حضور داشتند.

«در این جلسه راه‌های براندازی جمهوری اسلامی از جمله تداوم حیات جریان فتنه از طریق اقدامات آشوبگرانه و اغتشاش و حتی ترور چهره‌های منتسب به جریان مذکور در داخل کشور و همچنین نفوذ در ساختارهای قدرت جمهوری اسلامی از طریق جذب نیرو از مراکز مهم مورد بررسی قرار گرفت و ۷ میلیارد دلار آمریکا نیز برای آغاز این تحرکات اختصاص یافت.»

مقام مسؤول در حوزه امنیت داخلی وزارت اطلاعات گفت: پس از انتخاب مدحی به رهبری دولت در تبعید و جهانشاهی به جانشینی وی و ایجاد شورای ۳۰ نفره برای فعالیت‌های اجرایی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و رسانه‌ای در حقیقت پروژه مذکور وارد فاز جدیدی شد.

وی افزود: یکی از اقدامات صورت گرفته در این مرحله جذب دیپلمات‌های ایرانی در خارج کشور بود که برای آن کمپینی هم تشکیل شد اما با افشای هویت احمد ملکی دیپلمات ایرانی در ایتالیا که خواهرزاده مهدی کروی بود این پروژه با شکست مواجه شد.

به گفته این مقام امنیتی هنگامی که قرار شد شورای رهبری دولت در تبعید برای مدیریت و هدایت عملیات‌های خرابکارانه در ایران و براندازی جمهوری اسلامی از طریق کودتاه ظرف يك سال در پادگان سیکلن تلاؤویو مستقر شوند، عملیات نجات مدحی توسط سربازان گمنام امام زمان(عج) انجام شد و او به کشور بازگشت.

او در پایان تاکید کرد که «امروز بحمدالله با در پیش گرفتن رویکرد تهاجمی وزارت اطلاعات و تعریف امنیت نظام اسلامی در خارج از مرزها و اقدامات موثر و هوشمندانه در این عرصه جمهوری اسلامی در بالاترین سطح ثبات و امنیت قرار دارد...»

بر اساس گزارش خبرنگار سیاسی ایرنا، «مدحی در پروژه تعریف شده از سوی نظام سلطه و در راس آن امریکا بازیگری نقش رهبر «دولت در تبعید» پروژه مصوب بنیاد دفاع از دموکراسی(FDD) مستقر در واشنگتن را برعهده داشت که پیش از استقرار در پایگاهی اسرائیلی از سوی سربازان گمنام امام زمان(عج) که پیش‌تر در این پروژه نفوذ و حضور داشته‌اند هدایت شد و از این پروژه ضدايراني كناره گرفت.»

سفارت امریکا در بانكوك با محمدرضا مدحی که به تجارت الماس می‌پردازد ارتباط برقرار می‌کند. در یک فرصت فوری ملاقاتی بین مدحی و یک ژنرال امریکائی در بانكوك برقرار می‌شود اگرچه این ملاقات کوتاه است و مدحی در ابتدا اعلام می‌کند که شرایط آنان را نمی‌پذیرد اما فوراً سفر وی به عربستان هماهنگ می‌شود.

مدحی در سفر به عربستان در یک هتل اقامت می‌کند و به او گفته می‌شود که به زودی با فرد بسیار مهمی دیدار خواهد کرد. مهمان ویژه این دیدار هیلاری کلینتون بود که به همراه وزیر خارجه عربستان(سعود الفیصل) مشترکا در مورد براندازی در ایران با او سخن می‌گویند. کلینتون می‌گوید بسیار مشتاق است که وی را در امریکا ببیند تا جنبش را با عنوان «جمع یاران» که تمام طیف‌های اپوزیسیون را برای براندازی در ایران دربرمی‌گیرد راه‌اندازی کند.

در این هنگام سفرای امریکا، انگلیس و معاون سفیر فرانسه در مدت ۳ روز اقامتش با وی دیدار می‌نمایند. مدحی سپس در یک پرواز به لس‌آنجلس سفر می‌کند و از آنجا به محل اقامتش در واشنگتن با اسکورت دیپلماتیک انتقال می‌یابد. مدحی در واشنگتن با معاونان وزیر امورخارجه دنیس راس و جوبایدن که تمایلات صهیونیستی دارند دیدار می‌کند. در این دیدار جوبایدن به وی تاکید کرد که باید روی کمک امریکا برای براندازی ایران حساب کند. بایدن می‌افزاید: توافقات اولیه تشکیل دولت در تبعید در یک سال گذشته تنها چیزی که کم داشت یک گروه امنیتی و نظامی بود و با پیوستن شما باعث تکمیل این پروژه شد.

دنیس راس هم به وی می‌گوید که یک جلسه در گوادلوپ فرانسه برگزار می‌شود و شما در آنجا به عنوان نماینده ما عمل می‌کنی. با توجه شدن مدحی در امریکا وی راهی پاریس می‌شود که گروه‌های ضدانقلاب که در آنجا گرد هم آمده‌اند را به هم پیوند دهد.

امیرحسین جهانشاهی و مهرداد خوانساری، در پاریس منتظر مدحی بودند و با ورود مدحی جلسه‌ای سه نفره به صورت محرمانه برگزار می‌شود که از میان سه نفر فوق یکی به عنوان فیلم‌بردار و ضبط این لحظات عمل می‌نماید. در این جلسه قرار هماهنگی‌ها گذاشته می‌شود و اعضاء در جلوی دوربین تاکید می‌نمایند که از آن جلسه سخنی بیرون نرود. پس از این جلسه چهره مدحی وارد رسانه‌ها می‌شود و...

جنبش جمع یاران در کنفرانس گوادلوپ ۲ با همکاری نمایندگانی از سرویس‌های جاسوسی کشورهای مختلف و افراد ذیل برگزار می‌شود.

در این جلسه مخملباف از طرف «جنبش سبز» به سخنرانی می‌پردازد و بعد از او جهانشاهی می‌گوید: برای اولین بار در این ۳۰ سال در یکجا جمع شدیم، یکجا و یک زبان گفتیم، مبارزه می‌کنیم. هیچ اختلافی بین ما نیست و یک هدف داریم آن هم براندازی است.

مدحی می‌گوید که بعد از گوادلوپ ۲ تصمیم بر این شد که در پادگان «سکله» در فلسطین اشغالی مستقر شویم و با فرماندهی من و نیروهائی که در ایران داشتم و همچنین با گروه مجاهدین با ترور فیزیکی مسؤولین ارشد ایرانی در ایران کودتا را عملیاتی کنیم و...

حقیقتاً، اپوزیسیون راست نیز آنچنان ورشکسته است که مشغله عمده سازمان‌ها و شخصیت‌هایش را همکاری با جناح‌های حکومت اسلامی و دولت‌های غربی و غیره گرفته است.

برای مثال، می‌توان به کنفرانس سال ۱۳۸۵ کاخ سفید اشاره کرد که در گزارشات آمده بود کاخ سفید ۲۵ نفر ایرانی را تحت عنوان کارشناسان و فعالان حقوق بشر و سیاسی ایرانی دعوت کرده بود تا با آن‌ها به بحث و تبادل نظر بنشینند. الیوت آبرامز، مسؤول بخش خاورمیانه در شورای امنیت ملی کاخ سفید و نیز نیکلاس برنز معاون سیاسی وزارت خارجه امریکا در این نشست شرکت داشتند. گفته شده است در این نشست، اقلیت‌های قومی، مذهبی و فعالین حقوق بشر شرکت کرده بودند. در این مورد می‌توان به نشریه نیمروز اول دی ماه ۱۳۸۵ نیز درباره اهداف و سیاست‌های امریکا و ارتباط با اپوزیسیون راست به سخنان رابین وزیر امور خارجه وقت امریکا مراجعه کرد. یا کنفرانسی که چند سال پیش در پاریس برگزار شد و...

صرف‌نظر از این که آیا چنین ادعائی را جدی و واقعی است یا نه؟! بدیل سازی برای حکومت اسلامی از طریق کودتا، به عنوان یک «آلترناتیو»، ذهن نوری‌زاده و همفکرانش را می‌گیرد از همه جالب‌تر است. روشن است که این نوع تفکر، یک روز به دنبال خاتمی و روز دیگر به دنبال موسوی و روزهای دیگر به دنبال سیاست‌های دولت امریکا و فرانسه و عربستان و اسرائیل می‌دود و همواره دچار بحران می‌گردد.

باید از نوری‌زاده‌ها و سلطنت‌طلبان و رسانه‌های فارسی‌زبانی چون تلویزیون امریکا و رادیو فردا و بی‌بی‌سی و غیره پرسید که چگونه آدم‌کشان حکومت اسلامی را به عنوان فعال حقوق بشر و مخالف حکومت اسلامی و غیره معرفی می‌کنند؟!

رضا پهلوی نظری هم به کودتای نظامیان حکومت اسلامی و هم اصلاح‌طلبان این حکومت دارد. وقتی در سال ۱۳۷۶ شیخ محمد خاتمی به ریاست جمهوری اسلامی ایران رسید، رضا پهلوی و داریوش همایون جزو اولین چهره‌های اپوزیسیون خارج از کشور بودند که به رئیس‌جمهور تازه اسلامی تبریک گفتند.

در سال ۱۳۸۸ نیز رضا پهلوی خود را حامی «جنبش سبز» و کربوبی و موسوی اعلام کرد و تا امروز این موضع را حفظ کرده است.

او همچنین نامه‌ای به عنوان رئیس و یا سخنگوی «شورای ملی ایران» به خامنه‌ای نوشته بود. رضا پهلوی به خامنه‌ای نامه داده و از او تقاضا کرده به «جنبش آزادی‌خواهی مردم» ایران بپیوندد و انتخابات آزاد برگزار کند! و... کسی که از خامنه‌ای انتظار پیوستن به «جنبش آزادی‌خواهی» دارد یا شوخی می‌کند و یا به کلی از سیاست و درایت پرت است. در سال ۸۹ رضا پهلوی با نشریه اشپیگل مصاحبه‌ای داشت و در آنجا اعلام کرد که خاتمی و رفسنجانی مسیر درستی را در پیش گرفته‌اند و توصیه او به این دو آخوند جمهوری اسلامی این بود که در مسیر درست خود پیش‌تر و سریع‌تر بروند.

نگاه رضا پهلوی به مذهب و میلیتاریسم نیز بسیار جالب و مثبت است. او سپاه پاسداران را فرزندان ایران دانسته و حتی در حمله به رژه نظامی سپاه در اهواز به این نیروی مخوف و تروریست پیام همدردی و تسلیت فرستاد. او در تویتر خود نوشت: «امروز (۲۲ سپتامبر ۲۰۱۸) در مراسم رژه نیروهای مسلح در شهر اهواز، گروهی تروریست به سوی نظامیان آتش گشود که منجر به کشته شدن تعدادی از سربازان میهن و تماشاگران گردید. من این عمل تروریستی را قویا محکوم می‌کنم و به خانواده های جانباختگان و نیرو های مسلح #ایران ایران زمین از صمیم قلب تسلیت می‌گویم.»

همین نظامیان از سپاه پاسداران تا نیروهای مسلح بودند که از جمله در آبان‌ماه ۹۸ صدها جوان معترض و حتی کودکان را در خیابان‌ها با شلیک مستقیم به سر و سینه‌شان کشتند.

در حالی که تاکنون شنیده نشده است که او حملات وحشیانه گروه‌های اسلامی را محکوم کرده باشد از جمله بریدن سر معلم فرانسوی توسط یک جوان مسلمان در فرانسه.

به این ترتیب هنگامی که او ادعا برگردان سیستم سابق شاهنشاهی و تاج و تخت و ولیعهدی به ایران را دارد وضعیت از بیخ و بن فرق می‌کند. به این معنی که او نخست باید در قبال عملکردهای سیاسی حکومت‌های گذشته پهلوی‌ها، یعنی رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه به افکار عمومی جوابگو باشد.

او گاهی خود را وارث تاج و تخت در ایران معرفی می‌کند و گاهی نیز از او سؤال می‌شود که آیا شما می‌خواهید در آینده شاه شوید می‌گوید: «بستگی دارد به این‌که مردم از من چه وظیفه‌ای بخواهند»!

کسی و جریانی که که در صحنه سیاسی اپوزیسیون جدی باشد و صرفا سیاست‌باز نباشد یک روز پیام تبریک به سران جمهوری اسلامی نمی‌نویسد و برای حکومت اسلامی آرزوی موفقیت کند و یک روز دیگر خامنه‌ای این سردسته آدم‌کشان جمهوری اسلامی را به جنبش آزادی‌خواهی دعوت نمی‌کند.

آن‌چه که از نظر افکار عمومی جامعه آگاه و پیشرو ایران و جهان مهم است فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نه تنها نباید به سیاست‌های دولت‌ها و سازمان‌های مخفی آن‌ها آلوده شود، بلکه باید مستقل و سالم و علنی باشد. به عبارت دیگر، به عقیده من جنبش‌های سیاسی-اجتماعی، نهادهای دموکراتیک مردمی، سازمان‌ها و احزاب سیاسی و شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موظفند استقلال نظری و پراتیکی و مردمی خود را حفظ کنند و وابسته به هیچ نیروئی جز نیروی مردمی داخل کشور خود و حامیان بین‌المللی‌شان نباشد. چرا که وابستگی خفت و خواری و نهایتاً منجر به شکست می‌شود، حتی اگر هم دوره‌ای دفتر و دستکی و پست و مقامی برای خود دست و پا کنند.

در جهان امروز و به یمن تکنولوژی مدرن ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی تا حدودی دسترسی به اخبار و گزارشات و کارنامه دولت‌ها، جنبش‌ها، نهادها، سازمان‌ها و شخصیت‌ها نسبت به گذشته آسان است از این‌رو، هر کدام از این جریان‌ها و شخصیت‌ها هر چه‌قدر هم تلاش کنند روابطه ناسالم و کارنامه خود را مخفی نگه دارد اما مطمئن باشند که روزی روابط آلوده آن‌ها با دولت‌ها و غیره برملا خواهد شد.

در نتیجه‌گیری می‌توان گفت که رضا پهلوی در ۴۱ سال گذشته کمابیش روابطی با حاکمیت‌های امریکا، اسرائیل، عربستان و... داشته که یک وجه مهم آن دریافت کمک‌های مالی هنگامت از آن‌هاست. به علاوه میلیاردها ثروتی که پدر و مادرش از ایران خارج کرده بودند در این چهار دهه با آن‌ها تجارت کرده‌اند. با این وجود رضا پهلوی مدعی تاج و تخت در ایران است اما مسؤولیت‌ها و عملکردهای مستبدانه سیاسی پدرش و پدر بزرگش را به عهده نمی‌گیرد. مهم‌تر از همه، هر بار ساکنان کاخ سفید امریکا تغییر می‌کنند او نیز سعی می‌کند سیاست‌هایش را با کاخ‌نشینان جدید منطبق سازد

تا کمک‌های سازمان سیا به او قطع نگردد. به‌علاوه کارنامه رضا پهلوی در طول چهار دهه گذشته در معرض نگاه و قضاوت عمومی بر اساس ده‌ها منبع و اسناد معتبر بوده است. کارنامه‌ای متناقض، آلوده به سیاست‌های سازمان‌های اطلاعاتی امریکا، اسرائیل، عربستان سعودی و... است و گاه سیاسی‌کاری می‌کند و گاهی نیز بی‌صدا می‌ماند بدون این که تحرک سیاسی داشته باشد.

رضا پهلوی در انتخابات قبلی ریاست جمهوری امریکا انتخاب ترمپ را به او تبریک گفته بود اکنون باید ببینیم با خروج ترمپ از کاخ سفید و ورود بایدن به مرکز قدرت حاکمیت امریکا چه موضع جدیدی اتخاذ خواهد کرد؟! در حالی که تغییر ریاست جمهوری امریکا نه نفعی به مردم جهان و ایران دارد و نه اکثریت مردم امریکا. در عین حال سیاست‌های کلان امریکا به ویژه در روابط بین‌المللی آن با تغییر رئیس جمهوری تغییر اساسی پیدا نمی‌کند.

رضا پهلوی مجاز است به نام خود و طرفدارانش با هر دولتی و یا سازمان‌های اطلاعاتی آن‌ها رابطه داشته باشد و کمک‌های مادی و معنوی دریافت کند اما ایشان و طرفدارانش مانند هر جریان سیاسی دیگری حق ندارند به نام «مردم ایران» وارد بده و بستان‌های مخفی و علنی با دولت‌ها شوند.

شاید برخی بگویند رضا پهلوی را نباید به خاطر اشکالات و جنایت‌های پدر بزرگ و پدرش متهم کرد. به لحاظ انسانی و به عنوان یک شهروند این حرف درست است. اما نمی‌توان بدون هیچ صلاحیت ویژه‌ای و تنها به خاطر نسب خونی از یک خانواده شاهی جایگاه سیاسی درست کرد و در میراث ژنی پدر شریک شد اما در سابقه و عملکرد آن‌ها خود را کنار کشید و حتی از یک نقد نیز پرهیز کرد.

جدا از همه مسایل مطرح شده در بالا رضا پهلوی خصوصیت و ویژگی‌های یک «رهبر» حتی متوسط برای هدایت و مدیریت یک جنبش فراگیر سیاسی - اجتماعی برای تغییر جمهوری در ایران را ندارد. به خاطر همین خصوصیات است که او در این چهار دهه ابزار اجرای سیاست‌های امریکا، اسرائیل، عربستان سعودی و... شده است.

تجربه تاکتونی نشان داده است که سیاست‌های رضا پهلوی با تغییر سران کاخ سفید امریکا تغییر می‌کند. او عمدتاً در دوره‌هایی که جمهوری‌خواهان به قدرت می‌رسند تحرک‌هایی از خود نشان می‌دهد اما دورانی که دموکرات‌ها به قدرت می‌رسند اصولاً به مرخصی طولانی‌مدت می‌رود و سرش به تجارت گرم می‌گردد. به همین دلیل اخیراً طرفداران او با پرچم‌هایشان به همراهی طرفداران ترمپ به کنگره امریکا حمله کردند و اکنون گفته می‌شود افبی‌آی به دنبال شناسایی آن‌هاست و به همین دلیل احتمال دارد که در این دور و با به قدرت رسیدن دموکرات‌ها، احتمالاً خبرهایی از او نخواهیم شنید. به خصوص سلطنت‌طلب‌ها بر این باورند که در مقطع انقلاب ۱۳۵۷ با روی کار آمدن دولت کارتر از دموکرات‌ها، امریکا شاه را تنها گذاشت و سرنگونی حکومت او را تسهیل کرد.

لازم به تاکید است که مردم ایران محکوم به این نیست که روزی به «جمهوری اسلامی آری یا نه» تن دردهد و فردای سرنگونی حکومت اسلامی نیز این سناریو سیاه این بار با گفتن «حکومت پادشاهی آری یا نه» رای دهند. می‌شود حرکت تاریخی جامعه را کندتر کرد اما نمی‌توان آن را سادگی به عقب و به تاریخ گذشته برگرداند. به خصوص جهان تغییر کرده و اکثریت مردم ایران نیز آگاه‌تر و هوشیارتر از گذشته شده‌اند و به همین دلیل به هیچ فرد و جریانی اجازه نخواهند داد که سیکل باطل «انتقام» را به شکل سرکوب و سانسور و اعدام تکرار کند. جامعه آینده ایران هر سرنوشتی پیدا خواهد کرد اما دستکم باید سرکوب و سانسور و اعدام لغو شود و هیچ شهروندی نباید به دلیل باورهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، جنسیتی، مذهبی و ملی مورد تبعیض قرار گیرد و یا سرکوب و زندانی و شکنجه و اعدام شود. زندان‌های سیاسی باید برچیده شوند و بزهکاران زندانی نیز تحت نظر روان‌شناسان و صاحب‌نظران اجتماعی بازسازی شوند و به جامعه و زندگی عادی خود برگردند.

مذهب امر خصوصی افراد تلقی شود و هیچ نهاد و دولتی نیز نباید حق داشته باشد به گرایش‌های مذهبی کمک کند. همچنین هیچ مذهبی نباید کمترین دخالتی در زندگی خصوصی و اجتماعی دختر بچه‌ها و زنان و همچنین آموزش و پرورش و سیستم قضائی جامعه داشته باشند.

مهم‌تر از همه جامعه ما محکوم به این نیست که از میان دو مدل حکومت اسلامی و حکومت شاه یکی را برگزیند. آن‌هم در شرایطی که شهروندان ایران هر دو مدل این حکومت‌ها را با گوشت و پوست خود تجربه کرده‌اند و از این دو نوع حکومت نیز زخم‌های عمیقی برداشته‌اند. بنابراین راه سومی هم وجود دارد و آن‌هم مردم به خوبی می‌توانند از طریق شوراها و مجالس و سایر نهادهای مردم‌نهاد جامعه را به بهترین وجهی مدیریت کنند و روابط آزاد، برابر، مستقل و دوستانه با جامعه جهانی داشته باشد!

دوشنبه بیست و نهم دی [جدی] ۱۳۹۹ - هجدهم جنوری ۲۰۲۱